

پیدایش اول ماه مه

ترجمه: به. کاوه

بنگاه انتشاراتی کورنی

دیجیتال کننده: نینا پویان

پیدایش اول ماه مه

بنگاه انتشاراتی کورنی

ترجمه : به. کاوه

انتشارات ابوریحان

۱۳۶۰

خیابان انقلاب، خیابان ابوریحان نبش مشتاق انتشارات ابوریحان پلاک ۶۶
تلفن ۶۶۲۰۸۴

- پیدایش اول ماه مه
 - بنگاه انتشاراتی کورنی
 - مترجم: به. کاوه
 - حق چاپ و نشر محفوظ است
 - چاپ اول اردیبهشت ۱۳۶۰
- بها: ۸۰ ریال
-



یادآوری

کتاب حاضر ترجمه بخشی از کتابی است که در سال ۱۹۷۷ وسیله «بنگاه انتشاراتی کورتی» (وابسته به ادیسیون سوسیال - پاریس) انتشار یافته و نمایانگر مبارزات زحمتکشان سراسر جهان برای کسب حقوق صنفی و سیاسی شان میباشد.

اهمیت روز اول ماه مه از خصلت بین‌المللی آن ناشی میشود زیرا
زحمتکشان سراسر جهان، در یک روز، برای مطرح کردن خواسته‌های
مشترک خود دست از کار می‌کشند، راهپیمائی می‌کنند و میتینگ
برپا می‌سازند .

در این جزوه کوشش شده ضمن بررسی مسائل جنبش کارگری
کشورهای سرمایه‌داری در اواخر قرن نوزدهم، چگونگی پیدایش رسم
برگزاری مراسم او ل‌ماه مه شرح داده شود و گوشه‌هایی از مبارزات
زحمتکشان برای دستیابی به شرایط کار بهتر در معرض دید خوانندگان
اقرار گیرد.

اوضاع جهان صدسال پس از انقلاب کبیر فرانسه

در سال ۱۸۸۹، جمهوری فرانسه عده‌ای را از سراسر جهان برای شرکت در نمایشگاه بین‌المللی که به مناسبت صدمین سالگرد سرنگونی رژیم فنودالی و به قدرت رسیدن بورژوازی فرانسه برپا می‌شد، دعوت کرد. دولت‌های سایر کشورها که همگی به جز سوئیس و ایالات متحده آمریکا دارای رژیم سلطنتی بودند، علیرغم برخی غرولندها، به این دعوت پاسخ مساعد دادند و نمایندگانی اعزام داشتند. حتی دولت روسیه تزاری نیز نمایندگانی فرستاد. در واقع دیگر از خطر سرایت انقلاب فرانسه باکی نبود زیرا در اغلب کشورهای دیگر نیز بورژوازی به پیروزی دست یافته بود.

با پیروزی تقریباً جهانی بورژوازی، دوران نوینی از جنبش‌کارگری آغاز شد. طی نیمه اول قرن نوزدهم، جنبش‌های توده‌ای در اکثر موارد با مبارزات بورژوازی لیبرال از جمله مبارزه برای تحصیل اخذ رأی عمومی، مبارزه برای کسب استقلال ملی یا وحدت کشور و غیره درهم آمیخته بود. عکس این نیز صادق بود یعنی در برخی موارد بورژوازی لیبرال با جنبش‌های توده‌ای پیوند داشت. اما از سال ۱۸۷۰، تقریباً در تمامی کشورهای اروپا و در مستعمرات سابق آنها در آمریکای شمالی و جنوبی، سرمایه‌داری و طبقه بورژوازی، هرچند به طور نابرابر، به پیروزی دست یافته بودند و رژیم‌های موجود کم‌کم ناچار شده بودند اکثر اصلاحات سیاسی مورد نظر انقلاب فرانسه را بپذیرند، از آن جمله است: تفویض قوه مقننه به مجالس انتخابی از طریق آراء عمومی یا حق رأی محدود به پرداخت کنندگان عوارض ویژه، اجازه فعالیت احزاب سیاسی، آزادی نسبی مطبوعات، کاهش نقش امتیازات اشرافیت.

در نتیجه پرولتاریا نیز که قبلا در آن جنبش‌ها با انقلابیون بورژوازی همکاری کرده بود، کم‌کم ناچار شد سازمان‌های ویژه کارگری ایجاد نماید و با متحدان سابق خود رودررو قرار گیرد.

بدیهی است که این تحول در همه جا یکسان نبود. میان رژیم موجود روسیه که در آن نه مجلسی وجود داشت و نه از آزادی خبری بود و انگلستان، آلمان، کشورهای اسکاندیناوی یا فرانسه تفاوت بسیار بود.

رشد سرمایه‌داری موجبات توسعه فوق‌العاده صنعت بزرگ و بازرگانی و همچنین پدیده نوین تمرکز قدرت اقتصادی در دست عده‌ای معدود را فراهم می‌ساخت. در حالیکه در سال ۱۸۰۰، انگلستان و فرانسه تنها کشورهای صنعتی با اهمیت بودند. در سال ۱۸۸۹ در کلیه کشورهای اروپا و آمریکا صنایع بزرگ ایجاد شده بود و میلیون‌ها دهقان که از زمینهای خود بیرون رانده شده بودند نیروی کار خود را در مجتمع‌های صنعتی اعجاب‌انگیز عرضه می‌کردند.

به علاوه، در حالیکه در گذشته صاحبان صنایع، بازرگانان موفق بودند که سرمایه‌ای گرد آورده بودند و می‌توانستند خود را از یکدیگر مستقل بدانند، شکوفائی صنایع بزرگ موجب توسعه اعتبارات و بانک‌ها گردید. دوران کارخانه خانوادگی به سرآمده بود و اقتصاد کارتل‌ها و تراست‌ها آغاز شده بود.

پدیده حائز اهمیت دیگر مسئله مهاجرت بود. در حالیکه در گذشته مهاجرت به «مستعمرات» کار تعدادی ماجراجو، دختر گمراه تبعیدی یا پروتستان‌های تحت آزار و ستم بود، در قرن نوزدهم میلیون‌ها مهاجر سرزمین‌های خود در ایتالیا، انگلستان و آلمان را که دیگر قادر به تأمین معاش آنها نبود ترک کردند و نیروی کار خود را در اختیار صنایع روبه گسترش آن سوی اقیانوس اطلس قرار دادند.

توسعه عظیم صنعت بزرگ و به تبعیت از آن رشد پرولتاریا، با بهره‌کشی شدید، مزدهایی تاسرحد امکان پائین، ساعات کار بسیار طولانی، فقدان هرگونه تأمین اجتماعی و غیره همراه بود.

ایجاد فروشگاههای اختصاصی در موسسات که در آن اجناس به‌طور نسبه به کارگران فروخته می‌شد و آنها مجبور به خرید آن بودند وضع کارگران را وخیم‌تر می‌ساخت زیرا، همیشه به این فروشگاه‌ها مقروض بودند و به این خاطر امکان ترک مؤسسه و جستجوی کار بهتر در نقاط دیگر را نداشتند. «مبارزات آزاد بود اما گرسنگی، فقر و سرما نیز آزاد

بود». جمله بالا از يك كارگر انقلابی نیست. این گفته «وینستون چرچیل Winston Churchill» است که دوران جوانی خود را توصیف می‌کند.

بنابراین طبیعی بود که درچنین شرایطی، پرولتاریا کم‌کم درصدد متشکل ساختن خود درگروه‌بندیهای مستقل برآید تا ازاین طریق سطح زندگی خود را بالا ببرد. این گروه‌بندیها دیگر علیه رژیم فئودالی نبودند بلکه باستمگران سرمایه‌دار در تضاد قرار می‌گرفتند.

در این دوران، بارشد سرمایه‌داری، جنبش‌های کارگری نیز بر اثر آن شکل گرفت و در سرتاسر اروپای سرمایه‌داری، سازمان‌های فدراتیو که سندیکاها یا اتحادیه‌های صنفی را دربر می‌گرفتند، و در اغلب موارد به‌طور غیرقانونی ایجاد شده بودند و همچنین احزاب کارگری که برنامه آنها مبتنی بر حذف بهره‌کشی انسان از انسان بود تشکیل گردیدند. در آلمان حزب سوسیالیست در سال ۱۸۷۵ ایجاد شد. حزب سوسیالیست در اتریش در سال ۱۸۸۸، در روسیه در سال ۱۸۸۴، در بلغارستان در سال ۱۸۹۱، در ژاپن در سال ۱۸۸۲، در نروژ در سال ۱۸۸۷ و در دانمارک در سال ۱۸۹۰ ایجاد شدند.

بنابراین در سال ۱۸۸۹ در کلیه کشورهای سرمایه‌داری رشد کرده بود، احزابی که خود را «کارگری» اعلام می‌کردند و همچنین گروه‌بندیهای صنفی که بر سر يك آرمان یعنی بهبود شرایط زندگی پرولتاریا وحدت نظر داشتند، ایجاد شده بود. اما وجود ده‌ها حزب کارگری و هزاران سازمان صنفی در سراسر جهان نباید موجب شبهه گردد، زیرا از يك سو تمامی احزاب و گروه‌های صنفی تنها اقلیت کوچکی از کارگران را در درون خود گرد آورده بودند و از سوی دیگر بر سر اهداف و طرق نیل به آن میان آنها عمیقاً اختلاف نظر وجود داشت.

در کلیه کشورهای اروپائی و آمریکایی نمایندگان سه‌گرایش عمده را باز می‌یابیم :

۱- مارکسیستها

آنها فعالانه در جهت تشکیل «احزاب طبقاتی» که توان برده‌م‌آوری تعداد هرچه بیشتر پرولترها را چه در زمینه اقتصادی و چه در عرصه سیاسی داشته باشند، فعالیت می‌کردند. به اعتقاد آنها امکانات فعالیت همیشه به میزان نفوذ سازمان طبقه کارگر بستگی دارد. آنها بر این عقیده بودند که تنها انقلاب اجتماعی است که می‌تواند پرولتاریا را از بند آزاد

سازد اما طرفدار شعار «یا همه چیز یا هیچ چیز» نبودند. به همین دلیل با سرسختی برای اصلاحات سیاسی یا اقتصادی فوری مبارزه می کردند زیرا به نظر آنها این اصلاحات نه تنها شرایط زندگی طبقه کارگر را بهبود می بخشد بلکه برای «حزب» نیز امکان رشد و بسیج هرچه وسیعتر پرولتاریا را فراهم می ساخت. با وجود این، آنها هیچگاه هدف و طرق نیل به هدف را با هم مخلوط نمی کردند و همیشه به طور آشتی ناپذیری با کلیه گرایشهایی که آنها را به نیروی کمکی احزاب بورژوازی مبدل می ساخت مخالفت می ورزیدند. «مارکسیستها» که در دوران حیات مارکس، نفوذشان اندک بود در کلیه احزاب کارگری که در دوره مورد نظر ما ایجاد شدند اکثریت داشتند و این امر تا جنگ بین الملل اول در سال ۱۹۱۴ ادامه یافت.

۲- رفرمیستها (اصلاح طلبان)

برخی از مبارزان کارگری که ضعف سازمانهای کارگری را مشاهده می کردند، بر تاکتیک اتحاد با احزاب بورژوایی تأکید می ورزیدند و به تبعیت از آنها برای آزادی های سیاسی و کسب حق رأی عمومی مبارزه می کردند (در آن زمان تقریباً در کلیه کشورهای اروپایی حق رأی بر اساس پرداخت نوعی مالیات بود و بنابراین تنها ثروتمندان حق رأی داشتند). آنها همچنین در انتخابات شرکت می کردند و نامزدهای کارگری معرفی می نمودند و در هر موردی که این نامزدها هیچگونه شانسی برای انتخاب شدن نداشتند (و عموماً چنین بود) از آن نامزد بورژوازی که کمتر از همه محافظه کار بود پشتیبانی می کردند. به عقیده آنها، با استفاده از موفقیت های انتخاباتی، می بایست در مجلس، برای تصویب قوانین حمایت کننده از کار مبارزه کرد و شرایط زندگی اقشار زحمتکش را بهبود بخشید.

اختلاف رفرمیستها با مارکسیستها به طور عمده بر سر این بود که رفرمیستها تمایز قائل شدن میان حزب پرولتاریا و حزب مترقی بورژوایی را بی فایده می دانستند.

درواقع مارکسیستها نیز مانند رفرمیستها هوادار مبارزه انتخاباتی و مبارزه در مجلس بورژوایی بودند اما آنها عدم تمایز میان منافع بورژوازی و منافع طبقه کارگر را امری خطرناک می شمردند. بعدها با بسیاری از رهبران رفرمیستها، به طور در بست مواضع بورژوازی را اختیار کردند و در بسیاری از موارد به عوامل سرکوب جنبش انقلابی مبدل شدند.

۳- هواداران مبارزه در عرصه اقتصادی

اینها به دو گرایش ظاهراً مخالف تقسیم می‌شوند:

الف - سندیکالیست‌ها که نظام سرمایه‌داری را می‌پذیرند.

برخی مبارزین کارگری معتقدند که بورژوازی آن‌چنان محکم و استوار عنان قدرت را در اختیار دارد که تصویب هیچگونه قانون مساعد به حال کارگر را نخواهد پذیرفت. به علاوه، حتی اگر معجزه صورت گیرد و چنین قوانینی هم به تصویب برسد، اهمیت چندانی نخواهد داشت زیرا به مرحله اجرا در نخواهد آمد. به این علت، نمایندگان گرایش مزبور، مبارزه سیاسی را حقیر می‌شمارند و در عوض سازماندهی کارگران و مبارزه حتی قهرآمیز در عرصه اقتصادی را توصیه می‌کنند.

این گرایش اهمیت زیادی کسب کرد زیرا رشد سندیکاهای در انگلستان و ایالات متحده که میلیون‌ها کارگر را دربر می‌گیرند از گرایش مزبور نشأت گرفته است. اما خصلت صنفی این «اتحادیه‌ها» امکانات عمل آنها را محدود ساخت و حتی اکثر این اتحادیه‌ها خصلت ارتجاعی پیدا کردند. این اتحادیه‌ها به سمت دفاع از منافع اعضاء خود گرایش پیدا کردند و در نتیجه در برخی موارد در حالیکه توسعه ماشین‌سازیم تعداد کارگران ساده را افزایش می‌داد آنها فقط کارگران متخصص را به عضویت می‌پذیرفتند. به عنوان مثال رهبر سندیکای کارگران زن کبریت‌سازیمهای لندن از سایر سندیکاهای گله کرده بود که نسبت به اعتصاب آنها در سال ۱۸۹۰ بی تفاوت مانده‌اند و گوشزد می‌کرد که حالا دیگر با توسعه ماشین‌آلات جدید ظرف ۱۵ روز می‌توان کارگران جدیدی تربیت کرد. در بسیاری موارد این سندیکاهای محافظه‌کار به این بهانه که زنان ممکن است بامزد کمتری حاضر به کار شوند از پذیرفتن آنها خودداری می‌کردند.

بورژوازی توانست این سندیکاهای صرفاً صنفی را در روی هم قرار دهد و از این تضاد بهره بگیرد.

ب - آنارشئیست‌ها .

تعداد آنها به طور شگفت‌آوری همیشه اندک بوده است (حتی در ایتالیا و اسپانیا، اما نفوذ آنها برای دثولوژی و فعالیت جنبش کارگری محقق است. گرچه غریب است اما اثر کلام آنها هم در محافظه‌کارترین

جنبش‌های رفرمیستی به چشم می‌خورد و هم در جنبش‌های زیر نفوذ نظریات مارکسیستی.

نظریه‌های آنارشیستی، مبارزه در عرصه سیاسی و حتی اصل احزاب بزرگ دارای تشکیلات را هم محکوم می‌ساختند. به همین سبب آنارشیست‌ها هوادار «اعتصاب عمومی» بودند. البته به عنوان وسیله‌ای برای دست یافتن به بهبود شرایط زندگی و کار بلکه به نظر آنها «اعتصاب عمومی» ناگزیر به «شب موعود» می‌انجامد و زوال دولت و کار مزدوری فرا می‌رسد. آنها با هرگونه فعالیت موضعی مخالف بودند. به عقیده آنها بهبود شرایط زندگی و کار زحمتکشان حتی ممکن است زمان دگرگونی بزرگ را به تأخیر بیاندازد و از این نظر آنها با تظاهرات اول ماه مه مخالفت می‌ورزیدند از یک سو این تظاهرات در ابتدا به منظور پیشبرد قوانین کار برپا می‌شد (یکی از رهبران آنارشیست‌ها می‌نویسد قبول مذاکره با بهره‌کشها یعنی پذیرفتن حق بهره‌کشی آنها) و از سوی دیگر سازمان دادن تظاهراتی در سطح بین‌المللی بایک هدف مشخص، بی‌شک متضمن وجود جنبش‌های قویاً سازمان یافته در همه کشورها بود. در همین رابطه، هنگامیکه درکنگره لندن برای نخستین بار فکریک تظاهرات بین‌المللی توسط نمایندگان بلژیکی به میان کشیده شد، یکی از رهبران آنارشیست‌ها پیشنهاد کرد که به جای آن یک اعتصاب عمومی نامحدود در روز گشایش نمایشگاه بین‌المللی پاریس در سال ۱۸۸۹ آغاز شود. باز هنگامیکه در سال ۱۸۸۹ قطعنامه مربوط به تظاهرات بین‌المللی به تصویب رسید، یکی دیگر از آنارشیست‌ها از پیشنهاد اعتصاب عمومی دفاع می‌کرد و چون پیشنهاد او به قطعنامه مربوط به اول ماه مه رأی نداد.

«آنارشیست‌ها» پس از اینکه از جنبش‌های سوسیالیستی اخراج شدند در گروه‌های کوچک معتقد به «اقدامات مستقیم» گرد آمدند. آنها درست در مواقعی که حکومت‌ها در صدد تصویب قوانین سرکوبگرانه بودند دست به سوء قصدهایی می‌زدند و به این ترتیب کار تصویب اینگونه قوانین را آسان می‌ساختند. پس از آن آنارشیست‌ها به سازمان‌های صنفی پیوستند و در بسیاری از کشورها به رهبری سندیکاها دست یافتند و بدین ترتیب جنبش را به سوی آنچه زیر عنوان «آنارکوسندیکالیسم» معروف است - سوق دادند.

در کلیه کشورهایی که اینها بر سندیکاها مسلط شدند، میان سندیکاها و احزاب کارگری گسستگی ایجاد شد و احزاب مزبور ناچار شدند تنها در

عرصه سیاسی فعالیت کنند. این امر موجب تفرقه‌ای شد که بی‌شک به جنبش کارگری لطمه زیادی وارد ساخت. در اوایل قرن بیستم، هنگامیکه آنارکوسندیکالیست‌ها برخی از سازمان‌های سندیکایی را کنترل می‌کردند، ناچار شدند مسئولیت سازماندهی تظاهرات اول ماه مه را به‌عهده بگیرند. آنها تا سرحد امکان در این روز دست به اقدامات خشونت‌آمیزی زدند و جالب توجه این بود که در تظاهرات زیر رهبری آنها از همبستگی بین‌المللی اثری نبود.

جنبش‌های کارگری در سال ۱۸۸۹

آلمان

در آن زمان جنبش کارگری آلمان، بی‌شک مهمترین جنبش کارگری جهان بود. در حالیکه، پس از کمون پاریس سازمان ملی کارگری در پاریس درهم کوبیده شد و در سایر نقاط فرانسه زیر فشار اختناق مجبور به سکوت شده بودند، جنبش کارگری آلمان به یمن وحدت یافتن کشور و توسعه صنعت بزرگ، روبه‌گسترش بود. گرایشهای مختلف انقلابی یعنی عمدتاً «مارکسیستها» و «هواداران «لاسال» Ferdinand Lassale *» طی کنگره تاریخی «گوتا» Gotha **» در سال ۱۸۷۵ بایکدیگر وحدت کردند. از آن پس اهمیت جنبش انقلابی چه در زمینه سیاسی و چه در عرصه اقتصاد روبه فزونی گذاشت.

البته این پیشرفت بدون مبارزه انقلابیون و سرکوب مبارزان از جانب حکومت صورت نگرفت. به عنوان مثال در سال ۱۸۷۸، «بیسمارک Bismarck» صدراعظم آلمان که پس از پیروزی بفرانسه از اعتبار فراوانی برخوردار گردیده و حاکم مطلق شده بود، قانونی را به تصویب رساند (این قانون به حکومت نظامی صغیر معروف شده است) که بر اساس آن چون سازمان‌های کارگری به سری بودن و بنا بر این غیرقانونی بودن مشهور شد، به پلیس اختیار داده می‌شد که هر فرد مظنون به عضویت در چنین سازمان‌هایی را یادستگیر کند و یا از کار کردن او جلوگیری به عمل آورد. همچنین بر اساس این قانون، نشریات و اعلامیه‌ها را می‌شد ضبط و ممنوع کرد و نویسندگان آن را دستگیر و محکوم ساخت.

با توجه به مخالفت افکار عمومی و احزاب بورژوازی، ابتدا این قانون موقت اعلام شد و مدت اعتبار آن دو سال تعیین گردید. اما در پایان

* لاسال - سوسیالیست آلمانی و رهبر یکی از گرایش‌های عمده در جنبش سوسیالیستی آلمان.

** شهری در آلمان

این دوره، برخلاف انتظار، جنبش کارگری درهم نشکست، بنابراین وضع فوق‌العاده تا سال ۱۸۹۰ تمدید شد و حتی در برخی موارد بر شدت آن افزوده گردید. با وجود این، جنبش انقلابی سوسیال دموکرات طی این دوره دوازده ساله فشار و اختناق، چه در زمینه اقتصادی و چه در عرصه سیاسی به رشد خود ادامه داد. در انتخابات، تعداد آراء به دست آمده توسط نامزدهای سوسیالیست به طور دائم فزونی یافت (تعجب آور است اما سازمانهای سوسیالیستی که ممنوع اعلام شده بودند حق داشتند نامزدهای خود را برای انتخابات معرفی کنند).

در سال ۱۸۷۷ یعنی قبل از اعلام وضع فوق‌العاده، سوسیالیستها در انتخابات مجلس ۴۹۳۰۰۰ رأی بدست آورده بودند که آراء زیسادی به شمار می‌رفت. پس از اعلام وضع فوق‌العاده و ممنوع شدن تبلیغ، آراء آنها در انتخابات ۱۸۸۱ به طور مشهودی کاهش یافت و به ۳۱۲۰۰۰ رأی رسید. اما در سال ۱۸۸۴ آنها توانستند با ۵۵۰۰۰ رأی از تعداد آرائی که قبل از اعلام وضع فوق‌العاده به دست آورده بودند، فراتر روند. تعداد آراء آنها در سال ۱۸۸۷ به ۷۶۳۰۰۰ و در سال ۱۸۹۰ به ۱۴۲۷۰۰۰ رسید.

با توجه به عقیم ماندن سرکوب، وضع فوق‌العاده در سال ۱۸۹۰ لغو گردید و در نتیجه سازماندهی و تبلیغ آسان گشت. از آن پس حزب سوسیال دموکرات آلمان در هر انتخابات آراء بیشتری به دست آورد و در آخرین انتخابات قبل از وقوع جنگ ۱۹۱۴، تعداد ۴۲۵۰۰۰ رأی یعنی ۳۴ درصد آراء و ۱۱۰ نماینده کسب کرد.

تعداد اعضاء سندیکاها و جنبش‌های حق طلبانه نیز در آلمان از همه جا بیشتر بود. در سال ۱۸۸۹، ۳۰۰۰۰۰ کارگر عضو سندیکاها بودند و این رقم مرتب رو به فزونی بود به طوری که در سال ۱۹۱۴ تعداد اعضاء سندیکاها به ۴ میلیون نفر رسید.

در سال ۱۸۸۹ بود که معدنچیان «Westphalie» دست به اعتصاب زدند و ۱۸۰۰۰۰ معدنچی در این اعتصاب شرکت کردند. طی دوران وضع فوق‌العاده، کلیه مطبوعات سوسیالیستی ممنوع شده بود اما پخش آنها به طور مرتب ادامه پیدا کرد. در حقیقت نشریات سوسیالیستی در سوئیس به چاپ می‌رسید و طی دوازده سال، مخفیانه به آلمان برده می‌شد. «جولیوس موتلر Julius Motteler» سازماندهی این «پست سرخ» را به عهده داشت. از سال ۱۸۹۰، ممنوعیت نشریات

سوسیالیستی در آلمان لغو شد و از همان سال يك روزنامه، چند هفته‌نامه و تعدادی نشریه تئوریک با اهمیت انتشار پیدا کرد.

آنچه گفته شد علل اعتبار حزب سوسیالیست آلمان در اروپا و در جهان و همچنین نفوذ آن را در جنبش کارگری بین‌المللی نشان می‌دهد. برخی، احتیاط کاری و زیاده‌روی حزب از نظر تشکیلاتی را به آن خرده می‌گیرند.

فرانسه

جنبش کارگری فرانسه در مقایسه با جنبش کارگری آلمان ناچیز جلوه می‌کند. این جنبش پس از کمون پاریس به کلی درهم شکسته شده بود. سی‌هزار پارسی قتل‌عام شده بودند، ده‌ها هزار مبارز به «کالدونی نو Nouvelle-Caldonie» (جزیره‌ای در اقیانوس آرام که مستعمره فرانسه است) تبعید گردیده و یابانه اسارتگاه‌ها در مستعمرات دیگر فرستاده شده بودند.

در دوره ریاست جمهوری مارشال «ماک‌ماهون Mac. Mahon»، اکثریت محافظه‌کار مجلس نوعی «نظم اخلاقی» برقرار کرده بود و براساس آن هرگونه اقدام به تشکیل سازمان کارگری فوراً سرکوب می‌شد.

اما در سال ۱۸۷۶، يك اکثریت جمهوریخواه جایگزین مجلس محافظه‌کار افراطی منتخب در سال ۱۸۷۱ شد. «ماک‌ماهون» کوشید در مقابل این تحول مقاومت کند. مجلس را منحل کرد نتیجه انتخابات جدید، روندی را که آاز گشته بود تأیید کرد و در نتیجه «ماک‌ماهون» تسلیم شد. از ماه مه ۱۸۷۶ گرایش محسوسی به سوی «چپ» مشهود گشت به خصوص که جمهوریخواهان به آراء و پشتیبانی کارگران نیاز داشتند. بی‌آنکه قانون ممنوعیت «بین‌الملل» لغو گردد، جنبش سوسیالیستی توانست فعالیت خود را از سر گیرد. در سال ۱۸۸۱ با تصویب قانون مربوط به آزادی مطبوعات، سرکوب و ممنوع ساختن مطبوعات دشوار گشت. در سال ۱۸۸۴ قانونی به تصویب رسید که تشکیل سندیکا را مجاز می‌ساخت. جنبش کارگری فرانسه که گذشته‌ای پرافتخار قوت آن و اختلافات نقطه ضعفش به شمار می‌رفت دوباره متشکل شد. در سال ۱۸۸۹، چندین «حزب کارگری»، تعدادی اتاق سندیکائی و کانون‌های مطالعاتی وجود داشت که عنوان و صلاحیت آنها باینکه دیگر تداخل پیدا می‌کرد و در نتیجه برخورد هاز یاد بود و هر يك دیگری را به سوء استفاده متهم می‌کرد.

اختلاف میان «رفرمیستهای هوادار آلمان Allemane» یا «ژول

ژوفرن Jules Joffrin و «مارکسیستها» (در واقع این گرایش هم افرادی نظیر «گد Guesde» و «لافارگ Lafargue» که تحت تأثیر مارکسیسم بودند و هم هواداران «بلانکی Blanqui» از قبیل «وایان Vaillant» که از بسیاری جهات با مارکسیستها اختلاف نظر داشتند را در بر می گرفت) منجر به مبارزه میان جناح ها شد و در زمان تشکیل کنگره پاریس که بعداً از آن سخن خواهیم گفت این اختلاف به طور مشهودی ظاهر شد. به غیر از سوسیالیستها، جنبش آنارشیستی در فرانسه، اگرچه از نظر تعداد اهمیت چندانی نداشت اما به لحاظ شرکت آن در کلیه گروه های، در کلیه تظاهرات و در تمامی کنگره ها از موقعیت ویژه ای برخوردار بود.

تذکر این نکته اساسی ضروری است که مفهوم مرکزیت در حزب یاسندیکای متمرکز نه فقط در فرانسه بلکه در کلیه کشورهای مفهومی نوین و مبهم بوده و در پائین ترین سطح، یک یا چند سازمان وجود داشت که بر حسب موارد، جنبه محلی، اقتصادی یا بخشی داشتند. این سازمان ها که ممکن بود بایکدیگر تداخل داشته باشند امکان داشت به عضویت سازمانی که در سطح ملی فعالیت می کرد در آیند. بنابراین اتفاق می افتاد که این گروه ها تقاضای شرکت در کنگره ای را بنمایند در حالیکه گروه یا گروه های دیگری به نمایندگی از همان محل یا همان فعالیت در کنگره شرکت داشتند. بدین ترتیب اگر کسانی در صدد پیشبرد نظریات خود بودند، گرایش پیدا می کردند که بنا بر مقتضیات، سازمان هایی تشکیل دهند که اغلب نماینده کسی یا چیزی نبودند. «ژول گد» به طور غیر مستقیم به این موضوع اشاره کرده و گفته بود که تشکیل یک سندیکا کار آسانی است، «کافی است یک مهر لاستیکی به قیمت ۵ سانتیم خریداری شود». در سال ۱۸۸۸ در کنگره لندن، یک نفر فرانسوی که سالها در انگلستان اقامت داشت، خود را به عنوان «نماینده سندیکای زحمتکش پاریس» معرفی کرده بود. عیب بزرگ این سندیکا این بود که تنها در ذهن این فرد وجود داشت.

امپراتوری اتریش - هنگری

جنبش سوسیالیستی در امپراتوری اتریش - هنگری همانند جنبش سوسیالیستی امپراتوری آلمان گسترش می یافت، ضمن اینکه مسائل خاص ناشی از وجود ملیت های مختلف و درگیری های مربوط به آن وجود

داشت. در خود اتریش، در سال ۱۸۸۸ يك حزب سوسیالیست طی کنگره «هاینفیلد Hainfield» ایجاد شد. اهداف کوتاه مدت آن عبارت بود از لغو وضع فوق العاده (مشابه آنچه در آلمان وجود داشت)، آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات و به دست آوردن حق رای عمومی. راجع به مسئله ملیت‌ها در قطعنامه نهائی کنگره «هاینفیلد» چنین آمده بود: «حزب سوسیال‌دمکرات اتریش حزبی است بین‌المللی که امتیازات ملی را مانند امتیازات اصل و نسب، مالکیت و نژاد مردود می‌داند و اعلام می‌نماید که پیکار علیه بهره‌کشی، همانند خود بهره‌کشی باید بین‌المللی باشد». رشد جنبش سوسیالیستی در اتریش - هنگری بیشتر تحت تأثیر تفاوت‌های ملیتی قرار داشت و این تفاوت‌ها اکثراً به صورت اختلاف سطح زندگی بروز می‌کرد. اگر کارگران اتریشی، مجار یا اسلاو (چه چک و چه لهستانی) به وسیله سرمایه‌داران همین ملیت‌ها استثمار می‌شدند مسئله ساده‌تر بود اما به تدریج که صنعت بزرگ توسعه می‌یافت بخش اعظم مالکیت اقتصادی در دست آلمانی‌ها متمرکز می‌شد. به عنوان مثال، اکثراً برخورد هائی میان کارگران متخصص که عموماً آلمانی بودند و کارگران ساده که اغلب ملیت چک داشتند بروز می‌کرد. البته دولت امپراتوری از این علل تفرقه بهره‌برداری می‌کرد و همچنین ضدیت با یهودیان را تشویق می‌نمود.

انگلستان

در انگلستان یعنی نخستین کشوری که انقلاب صنعتی را در قرن هجدهم به ثمر رساند و در آن سرمایه‌داری از همه‌جای دنیا قدرتمندتر و طبقه کارگر آن از نظر تعداد از همه جا بیشتر بود، سندیکاها از همه‌جا نیرومندتر ولی جنبش سوسیالیستی از همه‌جا ضعیف‌تر بود. از ابتدای قرن نوزدهم، انگلستان با چنان اعتصاب‌ها و شورش‌های کارگری روبرو شده بود که در بقیه اروپا سابقه نداشت. جنبش «چارتیست Chartisme»* حتی طی دوره کوتاهی پایه‌های سرمایه‌داری انگلستان را به لرزه درآورد اما در همه‌جا با شکست روبرو شد. لازم به تذکر است که انگلستان در مقایسه با سایر کشورها کشوری است که از همان ابتدا بیشترین ارتباط میان رژیم سرمایه‌داری و دستگاه حکومتی وجود داشت.

* چارتیسم: جنبشی در انگلستان که حول اتحادیه کارگران که در سال ۱۸۳۸ تشکیل شد جهت بهبود شرایط زندگی و کار زحمتکشان فعالیت می‌کرد.

در هالیوکه در سایر کشورها رشد سرمایه‌داری بر ضد رژیم فئودالی صورت گرفت؛ بود، اشرافیت انگلستان نسبت به توسعه صنعتی توجه خاصی پیدا کرده بود (در حقیقت اشرافیت انگلستان هیچگاه از حکومت دور نشد زیرا از قرن هفدهم رژیم سلطنتی مشروطه برقرار شده بود و تصویب قوانین و تشکیل دولت به موافقت مجلس لردها «مجلس اعیان» و مجلس دیگری که نمایندگان آن به وسیله آراء ثروتمندان انتخاب می‌شدند بستگی داشت). از سوی دیگر صاحبان صنایع و سرمایه‌داران بزرگ به درجه اشرافیت نائل می‌شدند. در مقابل این جنبه مشترک ثروتمندان، کارگران می‌کوشیدند اتحادیه‌های حرفه‌ای ایجاد نمایند. از سال ۱۸۳۴، «رابرت اوون» Robert Owen **، «اتحادیه بزرگ ملی حرفه‌ای» را ایجاد کرده بود که بنا بود بیشترین تعداد زحمتکشان را دربرگیرد و اعتصاب عمومی را سازمان دهد، اما این طرح اولیه سندیکا در چهارچوب سرکوب جنبش چارتیست از بین برده شد. در سال ۱۸۶۰ اتحادیه حرفه‌ای نیرومندان درودگران تشکیل شد. در همین تاریخ، دبیران اتحادیه‌های حرفه‌ای مختلف، دفتری به منظور هماهنگی فعالیت‌های خود ایجاد نمودند. در سال ۱۸۸۹، اتحادیه‌های سندیکایی حدود یک میلیون و نیم نفر عضو داشتند. اما این انجمن‌ها مختص به کارگران متخصص بود که می‌توانستند حق عضویت‌های هنگفتی بپردازند. این حق عضویت‌ها امکان می‌داد که صندوق‌های ذخیره برای موارد اعتصاب ایجاد شود. انجمن‌های مزبور نسبت به کارگران ساده که با رشد سرمایه‌داری تعدادشان بیش از پیش افزایش می‌یافت بی‌توجه بودند. صاحبان صنایع انگلستان برای مبارزه با اعتصاب‌ها که به مدد ذخایر انباشته شده توسط سندیکاها، مدت‌های طولانی دوام می‌یافت، از دادگاه‌ها این حق را به دست آوردند که سندیکاها به پرداخت غرامت در ازای زیان ناشی از اعتصاب محکوم شوند. در این هنگام، اتحادیه‌های حرفه‌ای با حزب لیبرال که مخالف دولت بود موافقتنامه‌ای سری منعقد کردند که براساس آن در مقابل کمک اتحادیه‌ها حزب تعهد نمود که وقتی به قدرت رسید قوانین سرکوبگر را لغو کند.

استفاده از این تاکتیک به خوبی نشان می‌دهد که جنبش کارگری انگلستان در راهی گام نهاده بود که از جریان سوسیالیستی که تحریک سازمانهای سایر کشورها بود، بسیار جدا بود.

نخستین تشکیلات کاملاً سوسیالیستی، فدراسیون دمکراتیک بود که

** اوون از سوسیالیست‌های تخیلی انگلستان

در سال ۱۸۸۱ توسط «هیندمن Hyndman» بنیانگزاری شد و بعداً در سال ۱۸۸۴ به فدراسیون سوسیال دمکراتیک تبدیل گشت. در این تاریخ، هواداران مارکس جنبش راترک کردند و اتحادیه سوسیالیستی رابنیان نهادند. نفوذ این جمعیت آنچنان محدود بود که پس از چند سال آنها صلاح دیدند که به سازمان قدیمی بازگردند. متأسفانه حتی فدراسیون سوسیال دمکرات هم هیچگاه از مرز ۱۵۰۰۰ عضو فراتر نرفت. در همین دوره جمعیت «فابین» * Fabian Society ایجاد شد که در صدد تشکیل حزب طبقاتی نبود بلکه میخواست افکار سوسیالیستی را در مطبوعات و احزاب بورژوازی رسوخ دهد.

بلژیک

بلژیک که در شاهراه مناسبات میان انگلستان، فرانسه و آلمان قرار دارد، از این سه کشور اثر پذیرفته است. به علاوه این کشور اغلب به انقلابیون تبعیدی فرانسوی و آلمانی پناه داده بود. این انقلابیون طی مدت اقامت خود مبارزان ملی راتحت تأثیر خود قرار می دادند. به خصوص می دانیم که مارکس در سال ۱۸۴۸ تازمانی که اخراج شد در این کشور اقامت داشت. در سال ۱۸۸۹ بلژیک کشوری است که در آن صنعت بزرگ توسعه پیدا کرده و پرولتاریای آن قابل توجه است. این پرولتاریا نه مانند پرولتاریای فرانسه، گرفتار کشتار کمون پاریس شده و نه مانند پرولتاریای آلمان از عواقب وضع فوق العاده لطمه دیده بود و به این لحاظ جنبش سوسیالیستی، نسبتاً نیرومند و قدیمی بود.

نخستین جمعیت مقاومت در سال ۱۸۵۷ در شهر «گان Gand» تشکیل گردید و در همین تاریخ اولین تعاونی کارگری (جمعیت بافندگان) ایجاد شد. در سال ۱۸۷۶، «آنسل Ansel» حزب کارگری سوسیالیست «فلامان Flamand» * رابنیان نهاد. حزب سوسیالیست متشکل از مبارزان «والون» و «فلامان» در ۹ آوریل ۱۸۸۵ ایجاد شد و پس از یک سال چهل هزار عضو داشت.

سوسیالیست های بلژیکی علاوه بر پیکار مداوم در عرصه اقتصادی، در مبارزه جهت کسب حق رأی عمومی نیز درگیر بودند (حق رأی عمومی

* انجمن سوسیالیستی انگلستان که اعضاء آن در سال ۱۹۰۶ به تشکیل حزب کارگر کمک کردند.
* در بلژیک عمدتاً دو قوم زندگی می کنند. فلامان ها که هلندی زبان هستند و والون ها Wallon که فرانسوی زبان هستند.

به طور ناقص در سال ۱۸۹۳ به دست آمد).

هلند

جنبش سوسیالیستی هلند از اهمیت بسیار کمتری برخوردار بود. در سال ۱۸۸۱ یک حزب سوسیالیستی به نام «بوند Bund» سوسیال دمکرات ایجاد شد که تعداد کمی عضو داشت. شرایط زندگی و بهره‌کشی چنان سخت بود که علیرغم آن و شاید به خاطر آن سوسیالیسم برای مردم ناشناخته مانده بود.

سوئیس

نخستین سازمان کارگری سوئیس در سال ۱۸۳۸ بنیان‌گذاری شد. این گروه بندی سندیکایی از سوسیالیسم فاصله زیادی داشت. سازمان مزبور در سال ۱۹۰۱، بر اساس الگوی سایر احزاب اروپائی، به حزب سوسیالیست سوئیس پیوست.

ایتالیا

جنبش انقلابی ایتالیا تا سال ۱۸۷۰ با مبارزه برای وحدت ایتالیا که علیه رژیم سلطنتی- فئودالی دوسیسیل و همچنین برضد حکومت پاپ صورت می‌گرفت پیوند داشت. اما از سال ۱۸۷۰ به بعد رشد این پیکار و خصلت آن برحسب اینکه در مناطق ایتالیای شمالی که بسیار صنعتی و کارگری بود جریان داشت یا در مناطق کشاورزی فئودالی جنوب، بسیار ناهمگون بود.

اسپانیا

در سال ۱۸۸۸، به مناسبت نمایشگاه بین‌المللی بارسلون، اتحادیه عمومی زحمتکشان با عضویت ۳۵۰۰ نفر تشکیل شد. هشت سال قبل از آن، فدراسیون زحمتکشان جمهوریخواه اسپانیا که حدود ۶۰۰۰۰ عضو داشت ایجاد شده بود (دوسوم آنها در منطقه اندلس Andalousie و یک سوم بقیه بیشتر در منطقه کاتالونی بودند). در این کشور گرایشهای آنارشیستی از همه جا بیشتر بود.

کشورهای اسکاندیناوی (دانمارک)

نخستین کشور اسکاندیناوی که افکار سوسیالیستی در آن رسوخ یافت دانمارک بود که از سال ۱۸۶۶ بخشی از بین‌الملل اول در آن ایجاد شده بود. در سال ۱۸۷۸ حزب سوسیالیست تشکیل شد و در انتخابات یک نامزد معرفی کرد که فقط ۷۶۷ رأی بدست آورد. با وجود این جنبش سوسیالیستی دانمارک علیرغم سرکوب به‌طور منظم رشد کرد و نه سال بعد ۸۴۰۶ رأی بدست آورد و یک نماینده به مجلس فرستاد.

نروژ

لازم به تذکر است که نروژ تا سال ۱۹۰۵ جزء کشور پادشاهی سوئد بود اما سازمان‌های سندیکایی و سیاسی آن به‌طور مستقل رشد کرده بودند. در سال ۱۸۸۵ دو سازمان سوسیالیستی یکی در «اسلو Oslo» و دیگری در «برگن Bergen» ایجاد شدند. این دو سازمان در سال ۱۸۸۷ به یکدیگر پیوستند و حزب کارگری نروژ را تشکیل دادند. این حزب کمتر از ۲۰۰۰ عضو داشت.

در سال ۱۸۸۵، تعدادی از مبارزان، مبالغی را جهت ایجاد یک تعاونی کارگری و یک خانه خلق، به‌همانگونه که در آلمان و بلژیک مرسوم شده بود، جمع‌آوری کردند اما این تجربه نخستین با شکست مواجه شد.

سوئد

جنبش سوسیالیستی توسط خیاطی به نام «اگوست پالمه Auguste Palme» بنیانگذاری شد.

او در سال ۱۸۸۴، علیرغم مخالفت اتحادیه‌های سندیکایی، نخستین کلوب سوسیال دمکرات را در استکهلم ایجاد کرد. مدتها بعد، اتحاد میان سندیکاها و جنبش سوسیالیستی تحقق یافت به‌حدی که عضویت سندیکاها در جنبش سوسیالیستی اجباری شد.

فنلاند

این کشور وضع خاصی دارد زیرا از نظر جغرافیایی و اقتصادی در زمره کشورهای اسکاندیناوی به حساب می‌آید اما از سال ۱۸۰۹ از نظر

سیاسی به امپراتوری روسیه وابسته بود. با وجود این، چون الکساندر اول تزار روسیه تعهد کرده بود که قانون اساسی فنلاند را محترم بشمرد، این کشور از اختناق که در روسیه حکمفرما بود مصون ماند. حتی فنلاند نخستین کشوری بود که در سال ۱۹۰۵ به زنان حق رأی داد و نمایندگان سوسیالیست در مجلس به مرز اکثریت مطلق نزدیک شدند (۴۳٫۵ درصد آراء و ۸۷ نماینده از ۲۰۰ نماینده در سال ۱۹۱۱). اما باید متذکر شد که رونق جنبش سوسیالیستی در فنلاند در پی انقلاب ۱۹۰۵ روسیه صورت گرفت و در سال ۱۸۸۹ هیچگونه سازمان سوسیالیستی در این کشور وجود نداشت. اولین آن در سال ۱۸۹۰ ایجاد شد.

روسیه

در کلیه کشور هائی که تاکنون از آنها سخن به میان آمد رشد سرمایه‌داری (و در نتیجه رشد جنبش سوسیالیستی) باتلاشی فتودالیسم و مطالعه حداقل آزادی‌های سیاسی و اقتصادی همراه بود. البته بورژوازی ترجیح می‌داد، استفاده از آزادی‌های دمکراتیک را به نفع خود محدود کند و حق رأی محدود به پرداخت کنندگان عوارض ویژه که بر اساس آن تنها ثروتمندان و مالکان می‌توانستند در انتخابات شرکت کنند، گارد ملی که بر طبق آن فقط بورژواها مسلح بودند و همچنین قوانین مختلف که حق رفت و آمد آزاد را برای همه به جز فقرا و کارگران که می‌بایست همیشه دفترچه کارگری امضاء شده توسط کارفرما را همراه می‌داشتند، تضمین می‌کرد به همین منظور بود.

اما منطق مبارزه علیه استبداد و فتودالیسم که طی آن بورژواها و کارگران ممکن بود ناچار به اتحاد شوند منجر به این شد که قوانینی به تصویب برسد که حتی برای کارگران نیز بهره‌مند شدن از بعضی حقوق را تضمین نماید.

در روسیه چنین نبود. هر چند که در سال ۱۸۶۱ سرواژ (نظامی که در آن رعیت وابسته به زمین بود) ملغی شد و به ویژه در اطراف سن پترزبورگ (پایتخت روسیه در آن زمان)، مسکو و در اوکراین صنایعی ایجاد شده بود، در سال ۱۸۸۹ روسیه تنها کشور اروپائی بود که تمامی قدرت هنوز در چنگ یک سلطان مستبد قرار داشت. این سلطان مستبد بر کشور خود به دلخواه حکومت می‌کرد، نه مجلسی بر کار او نظارت می‌کرد و نه اهالی از کمترین آزادی برخوردار بودند. به عکس دولت یک دستگاه

اداری ایجاد کرده بود که در کوچکترین جزئیات زندگی عادی افراد نیز دخالت می‌کرد. به این ترتیب، صرف نظر از تعدادی صاحبان صنایع که عده‌شان در سال ۱۸۸۹ اندک بود و کارمندان مؤسسات صنعتی یا مالی، بخش اصلی بورژوازی روسیه از خیل کارمندان دولت تشکیل می‌شد. نه احزاب سیاسی قانونی وجود داشت، نه سندیکا و نه حق آزادی اجتماعات. نشر مطبوعات و کتاب در بند سانسور بود. پس از شکست جنبش «دکابریست‌ها» Decembriste* و چند کوشش لیبرالی در ابتدای قرن نوزدهم، فعالیت انقلابی روسیه به ویژه به صورت سوء قصد های نیمه‌پلیستی** تجلی پیدا کرد، از جمله الکساندر دوم تزار روسیه در سال ۱۸۸۱ به قتل رسید. اما این اقدامات بیشتر کار روشنفکرانی بود که مدتی در غرب زندگی کرده بودند و بنظر می‌رسید که توده مردم با این جریان بیگانه بود. برخی تئوریسین‌های سوسیالیست حتی مسئله امکان رشد سرمایه‌داری و در نتیجه سوسیالیسم در روسیه را زیر علامت سؤال قرار می‌دادند.

در واقع بعداً محقق شد که روسیه یکی از کشورهای بود که ژرف‌تر از همه جا از مارکسیسم تأثیر پذیرفته بود. در سال ۱۸۸۳ یک حزب کارگری سوسیال دمکرات به وسیله «پله‌خانف» Plekhanov ایجاد شد و سازمانهای انقلابی در کارخانه‌هایی که به راه می‌افتاد، دست به تبلیغ می‌زدند. این سازمانها به خاطر شرایط ویژه وحشیانه بهره‌کشی، در کارخانه‌ها با برخورد نسبتاً خوبی روبرو می‌شدند. کارگر انگلیسی که شرایط زندگی او نیز سخت بود، ممکن بود سوسیالیسم را رد کند زیرا این امید را داشت که از طریق مبارزه سندیکایی یا به وسیله رأی خود در انتخابات، شرایط زندگی خویش را بهبود بخشد اما در روسیه کارگران این امکان را نداشتند. به همین علت بود که درگیری‌ها خیلی زود به خشونت کشیده می‌شد و در سال ۱۹۰۵ به انقلاب منتهی گشت. در سال ۱۸۸۹، مبارزان روسی در کنگره‌های بین‌المللی پذیرفته می‌شدند و به خاطر شهادتشان توجه خاصی نسبت به آنها مبذول می‌شد اما زیاد آنها را جدی نمی‌گرفتند زیرا عقیده بر این بود که انقلاب در کشورهای نظیر آلمان

* دکابریست‌ها انقلابیون روسی بودند که از خانواده‌های اشرافی به پا خاسته و در قیام ۱۴ دسامبر ۱۸۲۴ در سن پترزبورگ شرکت کردند. هدف از این قیام واژگون ساختن رژیم خودکامه نیکلای اول تزار روسیه بود.

** نیمه‌پلیسم مکتبی فلسفی است اما در آن زمان آنارشیست‌های روسیه را نیمه‌پلیست می‌خواندند.

که طبقه کارگر آن پرشمار، نیرومند و سازمان یافته بود، صورت خواهد گرفت.

لهستان

با وجود این، در یکی از بخشهای امپراتوری روسیه یعنی در لهستان مبارزه انقلابی و سرکوب آن به ویژه شدید بود. در لهستان مبارزه کارگران برای شرایط بهتر زندگی با مبارزه تمامی مردم علیه ستم بیگانه همراه بود.

کشورهای بالکان

در این منطقه که پس از آزادی از زیر یوغ امپراتوری عثمانی دولت‌های جدیدی ایجاد شده بود، سرمایه‌داری هنوز رشد چندانی نکرده و در نتیجه جنبش سوسیالیستی نیز ناچیز بود. در رومانی و بلغارستان گروه‌های انقلابی وجود داشت که تعداد اعضایشان از چند صد نفر تجاوز نمی‌کرد و اکثراً دانشجویان و روشنفکر بودند.

این امر طبیعی بود زیرا مثلاً در آن دوران در سرتاسر صربستان کمتر از ۱۵ هزار کارگر وجود داشت که اغلب آنها در کارگاه‌های کوچک کار می‌کردند. اکثریت جمعیت زحمتکش رادیهقانان تشکیل می‌دادند که اکثراً بیسواد بودند و در شرایط قرون وسطائی می‌زیستند.

ایالات متحده

در آن سوی اقیانوس، کشور کوچک زراعتی که ایالات متحده آمریکا را تشکیل می‌داد، پس از جنگ داخلی رشد بی‌سابقه‌ای یافت. جمعیت آن که در سال ۱۸۶۰، ۳۲ میلیون نفر بود در سال ۱۸۸۹ به ۶۰ میلیون نفر رسید. اما به ویژه از نظر صنعتی جهش این کشور چشمگیر بود. ایالات متحده که قبل از این جنگ یک قدرت اقتصادی متوسط به حساب می‌آمد، پس از آن، از لحاظ تولید صنعتی، ملل بزرگ اروپائی را پشت سر گذاشت و از سال ۱۸۹۴ به عنوان نخستین قدرت صنعتی جهان خودنمایی کرد. در سال ۱۸۸۹ میلیون‌ها کارگر در مؤسساتی که برخی از آنها ابعاد عظیمی داشتند به کار مشغول بودند. لازم به تذکر است که این قدرت صنعتی در دست تعداد کمی از افراد قرار داشت. در حالیکه ثروت ایالات متحده در فاصله سالهای ۱۸۳۰ تا ۱۸۸۹ از ۳۵ میلیون فرانک طلا به

۴۰۰ میلیارد فرانك طلا افزایش پیدا کرد، ۷۱ درصد این ثروت متعلق به ۲۵۰۰۰۰ نفر بود، ۸ میلیون آمریکائی ۲۸ درصد و بقیه جمعیت يك درصد باقی مانده را در اختیار داشتند.

این رشد عظیم از تحرك سرمایه داری در آمریکا و همچنین فراوانی مهاجرین اروپائی ناشی می شد (مهاجرین اکثراً از افراد بزرگسال بودند و می توانستند فوراً در کارخانه های جدید مشغول کار شوند). برخی از مهاجرین از اروپا، نظریه های سوسیالیستی را با خود به همراه آوردند اما جنبش سوسیالیستی و سندیکائی در این کشور بسیار بد رشد کرد. در واقع، بسیاری از زحمتکشان، سرزمین های خود در ایرلند یا سیسیل را به این جهت ترك کرده بودند که در آنجا از گرسنگی می مردند، بنابراین دستمزدهایی که در آمریکا به آنها پیشنهاد می شد هر قدر اندك و شرایط کار هر قدر ناخوشایند بود، به نظر آنها غیر منتظره می آمد.

اولین سازمان سندیکائی یعنی «شوالیه های کار»، در اوج قدرت خود در سال ۱۸۸۶ به زحمت ۷۲۹۰۰۰ عضو داشت. اما این تعداد عضو که با توجه به کمیت کارگران آمریکائی اندك به نظر می رسید، استثنائی بود. در سال ۱۸۸۵، «شوالیه های کار» کمتر از ۱۰۰۰۰۰ عضو داشت و پس از سرکوبی سال ۱۸۸۶ تعداد اعضاء آن به میزان زیادی کاهش پیدا کرد. فدراسیون آمریکائی که رقیب «شوالیه های کار» به شمار می رفت به زحمت ۵۰۰۰۰۰ عضو داشت و در پایان قرن نوزدهم تعداد اعضاء آن به حدود ۲۵۰۰۰۰ نفر رسید. لازم به تذکر است که این سازمان از این تاریخ به بد به طور چشمگیری رشد پیدا کرد.

برخلاف اکثر سندیکاهای اروپائی، فدراسیون آمریکائی کار، سازمانی بود صرفاً صنفی که حتی از اتحادیه های حرفه ای انگلستان نیز گرایش سوسیالیستی کمتری داشت. جنبش سوسیالیستی واقعی در این دوران به گروه های كوچك و فرقه هائی که بیشتر از کارگران مهاجر تشکیل شده بود محدود می گردید و این امر به همین نسبت به شکوفائی آن لطمه می زد. هر چند که جنبش سوسیالیستی و سندیکایی به عللی که به خاطر پیچیدگی زیاد توضیح آن در اینجا مقدور نیست، هیچگاه در ایالات متحده اهمیتی را که در سایر کشورها داشت به دست نیاورد، ایالات متحده با مبارزه طبقاتی و درگیری های بسیار شدیدی مواجه شد که بعداً راجع به آن سخن خواهیم گفت (جنبش مطالبه ۸ ساعت کار در سالهای ۱۸۸۶ و ۱۸۹۰، راهپیمائی بیکاران به سوی واشنگتن در سال ۱۸۹۴).

کانادا و آمریکای لاتین .

در سایر کشورهای قاره آمریکا وضع به همین منوال بود. جنبش‌های سوسیالیستی به وسیله مهاجرین اروپائی در حومه برخی شهرهای بزرگ ایجاد شده بود. در سال ۱۸۸۹ این جنبش‌ها نفوذی در میان کارگران نداشتند .

در سایر نقاط جهان، تنها در دو کشور جنبش کارگری وجود داشت، ژاپن و استرالیا .

ژاپن

در این کشور که به تازگی بادنیای مدرن مناسباتی برقرار کرده بود، صنعت با سرعت شگفت‌آوری رشد می‌کرد. در سال ۱۸۸۲، یک حزب سوسیالیست «خاوری» به وسیله «سن کاتایاما Sen Katayama» بنیانگذاری شد و در سال ۱۸۸۹ نخستین سندیکای کارگری توسط کارگران آهنگری ایجاد گردید. جنبش سوسیالیستی به سرعت به موازات رشد سرمایه‌داری پیش می‌رفت اما بدیهی است که در سال ۱۸۸۹ این سازمان تازه کار بود، گذشته‌ای نداشت، هنوز مناسباتش با بقیه دنیای کارگری بسیار اندک بود. به علاوه سازماندهی پدر سالارانه سرمایه‌داری در ژاپن و سرکوب مستقیم و غیرمستقیم سوسیالیسم، بی‌آنکه آن را کاملاً از بین ببرد، راه جنبش را سد می‌کرد.

استرالیا

تقریباً تمام ساکنین این کشور وسیع که مستعمره امپراتوری بریتانیا بود را اروپائیان تشکیل می‌دادند زیرا افراد محلی یا قتل‌عام شده و یا به سوی بیابانها عقب رانده شده بودند.

جنبش کارگری همانند جنبش کارگری کشور استعمارگر انگلستان رشد پیدا کرد و سندیکاهای نیرومندی ایجاد شد که قبل از همه‌جا یعنی در سال ۱۸۵۶ به هشت ساعت کار روزانه دست یافتند. آنها حتی روزی رابه عنوان «جشن کار» تعیین کردند که در ۲۱ آوریل هر سال برگزار می‌شد و تعطیل رسمی بود .

در سایر کشورهای آفریقا و آسیا که در آنها سرمایه‌داری هنوز رشد نکرده بود، طبیعتاً نه سازمان‌های سوسیالیستی وجود داشت و نه جنبش‌های سندیکایی. البته این بدان معنی نیست که برخوردهائی میان ثروتمندان و اقشار زحمتکش روی نمی‌داد.

به طور خلاصه، در کلیه کشورهای جهان که سرمایه‌داری رشد کرده بود، به موازات آن گروه‌های مقاومت، سندیکاها، احزاب سوسیالیست، مجامع مطالعاتی و کانون‌های تبلیغ که به جریان‌های مارکسیستی یا آنارشیستی و یا رفرمیستی نزدیک بودند، ایجاد شد. اما اکثر این سازمان‌ها اقلیت کوچکی از جمعیت کارگری را دربر می‌گرفتند. به علاوه، دهقانان که بخش عظیمی از زحمتکشان را تشکیل می‌دادند به جز موارد استثنائی با جنبش سوسیالیستی تماسی نداشتند.

اما بعداً همه چیز به سرعت تحول پیدا کرد و در تمامی کشورها سازمان‌های یکدست - حزب یا سندیکا - ایجاد شد. حزب دارای تشکیلات و فدراسیون‌های سندیکایی (که عضو یک کنفدراسیون هستند و این کنفدراسیون فعالیت‌ها را در زمان و مکان تداوم می‌بخشد) نوآوری بزرگ پایان قرن به شمار می‌روند.

مبارزات کارگری در سال ۱۸۸۹ (صدسال پس از انقلاب کبیر فرانسه)

در سال ۱۸۸۹، احزاب سوسیالیستی و سازمان‌های کارگری هنوز دوران طفولیت خود را طی می‌کردند. اما این بدان معنی نیست که کارگران فشار و حشمتناکی را که به علت فقدان هرگونه قوانین حمایت‌کننده از کار، بر آنان وارد می‌آمد بی‌آنکه دم بزنند تحمل می‌کردند. در آن زمان نه تنها مزدها بسیار کم بود بلکه کارگران از هیچگونه حمایتی در برابر اجحاف کارفرمایان برخوردار نبودند. مسئله اصلی آنها بیکاری بود و هر بار که در زمینه اقتصادی رکودی پیش می‌آمد (در قرن نوزدهم، بحران‌های دوره‌ای بزرگی رخ می‌داد) کارگران بی‌اخطار قبلی و بدون دریافت غرامت از کار اخراج می‌شدند. به علاوه متداول بود که کارفرمایان به بهانه رقابت خارجی و فراوانی نیروی کار اساساً مزدها را کاهش می‌دادند. در برخی صنایع، مزدها از طریق روش «چانه زنی» تغییر می‌کرد، مثلاً کارگران گاهی از ترس اینکه مبادا به آنها کار داده نشود می‌پذیرفتند که با مزد کمتری کار کنند. مزد زنان ۵۰ درصد و مزد کودکان ۷۵ درصد کمتر از مزد مردان بود. بنابراین کارفرمایان همیشه این امکان را داشتند که اگر مزدها به نظرشان زیاد می‌آمد، کارگران خود را بی‌ذکر هیچ‌دلیلی اخراج کنند و به جای آنها زنان و کودکان را استخدام نمایند. همچنین در صورت نیاز، آنها می‌توانستند از نیروی کار غیر محلی و حتی خارجی استفاده کنند. بدیهی است که هیچگونه مقرراتی دربارهٔ بهداشت کارگاه‌ها و تصادفات ناشی از کار وجود نداشت (مگر در صورتیکه کارگری می‌توانست خطای سنگین کارفرما را به ثبوت برساند). در صورت اعتصاب، کارفرمایان می‌توانستند به مقامات دولتی مراجعه کنند و آنها نه فقط

پلیس محلی بلکه در صورت لزوم ارتش را به حمایت از کارفرمایان اعزام می‌کردند. به محض اینکه اعتصاب مهمی رخ می‌داد، هزاران سرباز آن شهر یا منطقه را تحت اشغال نظامی در می‌آوردند و خود را در اختیار کارفرمایان قرار می‌دادند. حتی در برخی کشورها و به ویژه در ایالات متحده، کارفرمایان از خدمات پلیس های خصوصی مسلح استفاده می‌کردند.

با این شرایط، ممکن است تصور شود که کارگران هیچوقت جرأت اعتصاب نداشتند و اگر هم به چنین کاری دست می‌زدند شکست آنها غیر قابل احتراز بود. اما واقعیت غیر از این بود و در بسیاری از کشورهای جهان، جنبش‌های نسبتاً مهمی پا می‌گرفت که اکثراً نیز به پیروزی می‌رسید. در دهه ۱۸۸۰ اعتصاب‌های متعددی در ژاپن، روسیه، فرانسه، ایالات متحده، بلژیک و انگلستان صورت گرفت. در بسیاری از موارد این اعتصاب‌ها برای دستیابی به مزد بیشتر نبود بلکه بهبود شرایط کار و حتی گاهی اوقات اهداف سیاسی مورد نظر بود. در میان خواسته‌های کارگران موضوع کاهش ساعت کار به ۸ ساعت اکثراً مطرح می‌شد. در مقابل اوجگیری جنبش کارگری حتی هواداران لیبرالیسم اقتصادی نیز نگران شده بودند و خواستار دخالت دولت گردیدند. اولین قانون مربوط به کار اطفال در سال ۱۸۷۳ در دانمارک به تصویب رسید که بر اساس آن اطفال بین ۱۰ تا ۱۴ سال نمی‌بایست بیش از شش ساعت و نیم در روز کار کنند. در سال ۱۸۷۷، در آتریش قانونی راجع به تصادفات ناشی از کار به تصویب رسید. در آلمان، برای مقابله با پیشرفت سریع سوسیالیسم، مجلس سه قانون درباره بیمه بیماری (۱۸۸۳)، تصادفات ناشی از کار (۱۸۸۴) و بازنشستگی کارگران (۱۸۸۹) را از تصویب گذراند که در زمان خود قوانین پیشرفته‌ای به شمار می‌آمد.

سوابق روز او ماه مه - مبارزه برای هشت ساعت کار در ایالات متحده

سازمانهای کارگری آمریکا، در ابتدای کار می‌کوشیدند قانون کاهش ساعات کار را که حتی در برنامه بین‌الملل اول نیز آمده بود به تصویب برسانند. در بسیاری از ایالت‌های آمریکا، ساعات کار کارگران در استخدام دولت، کارگران موسساتی که برای دولت یا شهرداریها کار می‌کردند، به هشت ساعت محدود گردید. اما این قوانین به مرحله اجرا در نیامد. قوانین مزبور پر بود از موارد خاص که به قاعده کلی تبدیل

شدند و ساعات کار طولانی تری دوباره به کارگران تحمیل گشت. در این هنگام سازمانهای کارگری آمریکا مبارزه در عرصه سیاسی را کنار گذاشتند و به اقداماتی برای زیر فشار قراردادن کارفرمایان بمنظور دستیابی به ۸ ساعت کار روزانه روی آوردند. ما قبلا از ضعف جنبش سوسیالیستی در آمریکا و همچنین راجع دو سازمان کارگری عمده آمریکا یعنی «شوالیه های کار» و «فدراسیون سندیکاهای صنعتی و تجارتي» (که بعدا به فدراسیون آمریکائی کار تبدیل شد) سخن گفتیم. فدراسیون سندیکاهای صنعتی و تجارتي در سال ۱۸۸۴ کنگره ای تشکیل داد و در این کنگره تصمیمی تاریخی اتخاذ گردید. براساس این تصمیم می بایست حرکتی عمومی بمنظور دستیابی به هشت ساعت کار عادی روزانه، از اول ماه مه ۱۸۸۶، تدارك دیده شود.

آنچه جالب توجه است خصلت نوین و سازمان یافته جنبش بود. تا آن زمان همیشه عادت براین بود که بر اثر کاهش مرزها و اعمال فشار از جانب کارفرمایان، کارگران به خشم می آمدند و برای فردای آنروز اعلام اعتصاب می کردند. اما این بار چنین نبود و حدود ۱۸ ماه برای تدارك اعتصاب فرصت داشتند. بدین منظور تصمیم گرفته شد که طی این مدت بیشترین گردهم آئی ها و تبلیغات، به ویژه در روزهای جشن های ملی ایالات متحده صورت گیرد. این تبلیغات می بایست در توده گیر کردن جنبش، جلب اعضاء جدید و همچنین تشکیل ذخیره مالی نقش مهمی داشته باشد.

«شوالیه های کار» به شرکت در این جنبش دعوت شدند و آنها این دعوت را پذیرفتند. سازمانهای سوسیالیستی نیز هر چند دعوت نشده بودند با شور فراوان به جنبش پیوستند زیرا مطالبه ۸ ساعت کار یکی از مواد اصلی برنامه آنها بود. گروه های آنارشیستی در ابتدای کار به این جریان اعتنائی نکردند. این عدم توجه هم به علل اصولی و هم به دلائل تاکتیکی بود. از نظر اصولی به اعتقاد آنها درخواست محدود کردن ساعات کار به ۸ ساعت بدین معنی است که کارفرمایان طی این هشت ساعت حقی بر کارگران دارند. از نظر تاکتیکی آنها روشهایی را که به وسیله سندیکاهای کار می رفت زیاده از حد مطابق با موازین قانونی و حتی مانعی در راه بسیج توده ها می پنداشتند. با وجود این از ماه آوریل اکثر آنارشیستها بالاخره پذیرفتند که با شعارهای خاص خود به جنبش بپیوندند اما به هر صورت نقش آنها اندک بود.

آغاز موفقیت آمیز جنبش و اخلاگری (پرووکاسیون) در شیکاگو
علی‌الاصول، کارفرمایان تاروزشنبه اول ماه مه ۱۸۸۶ فرصت داشتند که ساعات کار را به ۸ ساعت کاهش دهند و بنابراین تا قبل از این موعد بنا نبود اعتصابی صورت گیرد. اما به دلایل دیگر از نخستین ماه‌های سال اعتصابات صورت گرفت و به طور کلی اوضاع متشنج بود. تا ماه آوریل حدود ۳۰ هزار کارگر به خواسته‌های خود در مورد ۸ ساعت کار عادی روزانه دست یافته بودند اما به طور کلی کارفرمایان از مذاکره با سندیکاها اجتناب می‌ورزیدند زیرا مذاکره را به معنای به رسمیت شناختن آنها می‌دانستند. به هر صورت در روز سوم ماه مه یعنی با به سر آمدن فرصتی که برای کارفرمایان تعیین شده بود، در سراسر ایالات متحده ۵۰۰۰۰ اعتصاب با شرکت ۳۵۰۰۰۰ کارگر آغاز شد. البته با توجه به اینکه تعداد زحمتکشان ایالات متحده به ۱۵ میلیون نفر می‌رسید، این رقم اندک بود. اما ترس از ادامه جنبش و پیوستن تعداد بیشتری از زحمتکشان به آن موجب شد که حکومت به سیاست همیشگی خود یعنی اخلاگری (پرووکاسیون) دست بزند. در روز اول ماه مه پلیس به سوی تظاهرکنندگان در «میلواکی Milwaukee» آتش گشود و ۹ نفر کشته شدند. در روز سوم ماه مه «پلیس خصوصی» در شیکاگو به سوی اعتصابکنندگان تیراندازی کرد و ۶ نفر به قتل رسیدند. لازم به تذکر است که این تیراندازی در مقابل کارخانه «مک کورمیک Mac Cormick» صورت گرفت که در آن اعتصاب از ماه فوریه آغاز شده بود و با مسئله ۸ ساعت کار و جنبش ماه مه هیچگونه ارتباطی نداشت. گروه‌های آنارشیستی به دام این اخلاگری افتادند و اعلامیه‌هایی برای تظاهرات در فردای آن روز پخش کردند. در این اعلامیه‌ها از کارگران خواسته شده بود که در این تظاهرات مسلح شرکت کنند. فردای آن روز تظاهرات به آرامی انجام شد و کسی مسلح نبود. در پایان میتینگ پلیس به تظاهرکنندگان حمله کرد و در این هنگام بمبی منفجر شد که بر اثر آن دو پاسبان به قتل رسیدند و ۶ پاسبان دیگر مجروح گردیدند که بعداً در بیمارستان درگذشتند. پلیس به سوی تظاهرکنندگان آتش گشود و تعدادی از آنها کشته شدند. این واقعه سرآغاز سرکوب بود. در سراسر ایالات متحده، دولت اقدام به دستگیری فعالین محافل آنارشیستی، سوسیالیستی و سندیکایی (حتی معتدل‌ترین آنها) نمود. رژیم حاکم میکوشید اذهان عمومی را نسبت به اعتصابیون مشوب ساخته و وانمود کند که آنها انگیزه‌های جنایتکارانه دارند. آمریکای

آزاد در معرض خطر بود. بدیهی است که در این شرایط ادامه اعتصاب دشوار گردید و در بسیاری موارد کارگران ناچار شدند از ادامه مبارزه دست بکشند. در برخی موارد و به ویژه در شیکاگو کارفرمایان برای انتقام گرفتن از جنبش، تمامی کارگران خود را اخراج کردند و کارگران جدید استخدام نمودند. با بیکاری شدیدی که حکمفرما بود و همچنین به علت ورود مهاجرین جدید در جستجوی کار، تعویض کارگران آسان بود.

جنبش ماه مه به علت سوء قصدی که در شیکاگو صورت گرفت با شکست مواجه شد و زحمتکشان به خواسته‌های خود دست نیافتند. اما از سوی دیگر چون دولت این واقعه را یک توطئه قلمداد کرده بود در پی کسانی بود که آنها را به عنوان عاملان توطئه معرفی کند. شب بعد از واقعه مأموران انتظامی به دفتر یک روزنامه آنارشیستی ریختند و ۸ نفر را دستگیر نمودند. محاکمه این عده از ۱۶ ماه مه آغاز شد و تا ۲۰ اوت ادامه یافت. بدون اینکه جرم این عده به ثبوت برسد، هیئت منصفه همگی آنها را به اعدام محکوم کرد. این حکم غیر منصفانه موجب شد که حتی سندنیکاهای نیز که می‌کوشیدند حساب خود را از آنارشیست‌ها جدا نگاه دارند، نتوانستند سکوت کنند و «شوالیه‌های کار» در کنگره خود در شهر «ریچموند Richmond» به این حکم اعتراض کردند. حتی در کشورهایی نیز نسبت به این رأی غیر منصفانه اعتراض شد. بالاخره حکم اعدام سه نفر از آنها لغو گردید، یکی از آنها در زندان خودکشی کرد و چهار نفر بقیه در ۱۱ نوامبر ۱۸۸۷ در زندان شیکاگو اعدام شدند. شش هزار نفر از اهالی شیکاگو، علیرغم حضور پلیس در مراسم تشییع جنازه آنها شرکت کردند.

۶ سال بعد فرماندار جدید «ایلینویز Illinois» پس از بررسی اسناد و مدارک این محاکمه احکام مزبور را لغو کرد و سه نفر باقیمانده را از زندان آزاد ساخت. بدین ترتیب جریان حقیقی این محاکمه فرمایشی روشن شد و قضات و شاهدان دروغین آن رسوا گشتند.

در سال ۱۸۸۸ «فدراسیون آمریکایی کار» که جایگزین «فدراسیون سندنیکاهای صنعتی و تجارتنی» شده بود تصمیم گرفت مبارزه برای دستیابی به ۸ ساعت کار عادی روزانه را از سر گیرد. اما این بار رهبری فدراسیون با اعتصاب عمومی مخالف بود و پیشنهاد کرد که هر سال یکی از فدراسیون‌ها دست به اعتصاب بزند. برای اول ماه مه ۱۸۹۰ قرار شد که فدراسیون نیرومند درودگران اعتصاب کند و این اعتصاب تا دستیابی

به ۸ ساعت کار ادامه یابد. اما تصمیم کنگره پاریس در سال ۱۸۸۹ راجع به تظاهرات بین‌المللی اول‌ماه مه، برنامه‌های این فدراسیون را به هم ریخت زیرا رهبری آن می‌کوشید سندیکاهای آمریکائی را از جنبش سوسیالیستی جدا نگاهدارد. به همین علت با وجود موفقیت درودگران در سال ۱۸۹۰ و دستیابی به ۸ ساعت کار، «فدراسیون آمریکائی کار» تجدید اعتصاب در اول‌ماه مه سال بعد را لغو کرد و با روشهای دیگری مبارزه برای ۸ ساعت کار عادی روزانه را ادامه داد.

این شرح مختصری بود از مبارزات سندیکاهای آمریکائی در رابطه با کاهش ساعت کار و همچنین شرح واقعه شیکاگو. همانطور که گفته شد، در این جنبش، روز اول ماه مه ۱۸۸۶ که بصورت تظاهرات باشکوهی تجلی میکرد، مبداء یک حرکت بود.

حال ببینیم چگونه این روز به‌عنوان روزهمبستگی زحمتکشان سراسر جهان تعیین شد.

قبلا توضیح این مسئله لازم است که از سال ۱۸۸۰ به بعد در کنگره‌های سوسیالیستی کم‌کم این فکر نضج می‌گرفت که کارگران باید خاطرات مشترک خود با بورژوازی را که به دوره مبارزه مشترک علیه رژیم فئودالی مربوط می‌شد کنار بگذارند و جشن‌های خاص خود را داشته باشند. این فکر نقش مؤثری در تصمیم کنگره پاریس درباره تعیین یک‌روز ویژه زحمتکشان، داشته است.

قبل از اینکه به شرح کنگره تاریخی پاریس بپردازیم ضرورت دارد به کنگره لندن که در سال ۱۸۸۸ تشکیل شد نیز اشاره بکنیم زیرا طی این کنگره بود که هیئت‌نماینده‌ی بلژیک قطعنامه‌ای پیشنهاد کرد که در آن برای نخستین بار فکر برگزاری یک تظاهرات بین‌المللی در اولین یکشنبه ماه مه پیش‌کشیده شد.

کنگره لندن (۱۸۸۸)

تدارك این کنگره به عهده اتحادیه‌های صنفی انگلستان بود و شرایطی که جهت پذیرش در کنگره از جانب این اتحادیه‌ها تعیین شده بود آنچنان بود که عملاً نمایندگان آلمان، اتریش و روسیه قادر به شرکت در آن نبودند. در این شرایط پیش‌بینی شده بود که تنها نمایندگان انتخاب شده به‌طور رسمی و علنی از جانب انجمن‌های صنفی حق شرکت در کنگره را داشتند و به‌علاوه باید ثابت می‌شد که هزینه سفر آنها به‌وسیله انجمن گردآوری شده است. آلمانی‌ها و اتریشی‌ها در آن زمان تحت شرایط وضع فوق‌العاده به‌سر می‌بردند که فقط سازمانهای سندیکایی محلی را مجاز می‌شمرد و در روسیه جنبش‌های کارگری غیرقانونی بودند و بنابراین نمی‌توانستند در کنگره شرکت کنند. با توجه به این مسئله تعداد زیادی از نمایندگان گرایش‌های انقلابی کشورهای دیگر از شرکت در کنگره سر باز زدند. با وجود این کنگره از ششم تا دهم نوامبر ۱۸۸۸ تشکیل شد. دستور کار آن که به‌عمد دو پهلوی بود از ۴ ماده تشکیل می‌شد:

- ۱- مؤثرترین طرق از میان برداشتن موانعی که در خارج سد راه تشکل آزادانه زحمتکشان است.

- ۲- بهترین طرق همکاری میان زحمتکشان کشورهای مختلف.
 - ۳- طرق محدود ساختن تولید زیاده از حد به‌وسیله کاهش ساعات کار.
 - ۴- فایده یا بی‌فایده‌گی کاهش ساعات کار از طریق وضع قوانین.
- در واقع کنگره از یکسو مسئله احیای بین‌الملل نکات (۲ و ۱) و از سوی دیگر این مسئله که مبارزه باید در عرصه اقتصادی انجام پذیرد یا در صحنه سیاسی (نکات ۳ و ۴) را می‌بایست بررسی کند. مسئله دوم مسئله بسیار مهمی بود که جنبش انقلابی آن دوره را تجزیه کرده بود. اکثر نمایندگان اتحادیه‌های صنفی انگلستان صرفاً طرفدار مبارزه در

عرصه اقتصادی بودند و این امر موجب می‌شد که آراء آنها با آراء آنارشیستهای حاضر در کنگره درهم آمیخته شود. اما با وجود اینکه نمایندگان گرایشهای انقلابی کنگره را تحریم کرده بودند، نمایندگان جنبش‌های سایر کشورها، به‌جز برخی آنارشیستها، به‌طور مداوم با همکاران محافظه‌کار انگلیسی خود در تضاد بودند.

در این کنگره یکی از نمایندگان بلژیک به نام «آنسل» چنین گفت: «کنگره‌ای که ما در آن شرکت کرده‌ایم نشان می‌دهد که بین‌الملل (انترناسیونال) وجود دارد و اگر کارگران بخواهند دوام خواهد یافت. چه باید کرد؟ باید روحیه اشرافی را که هنوز در طبقه کارگر وجود دارد از میان برداشت. چگونه می‌توان ناآگاهی کارگران را نسبت به اتحادیه‌ها از بین برد؟ کار ساده‌ای است. اتحادیه‌های کارگری انگلستان و آمریکا باید به تمام کارگران نشان دهند هر جا که اتحادیه‌های صنفی نیرومندتر و هر جا که آزادی سیاسی بیشتر است کارگران از وضع بهتری برخوردارند. همچنین باید به آنها نشان داد که هدف و پرچم کارگران انگلیسی، فرانسوی و آلمانی یکی است. باید به انگلیسی‌ها نشان داد که سرمایه‌داران انگلیسی در فرانسه کارخانه تأسیس خواهند کرد زیرا در آنجا مزدها پائین‌تر است و سرمایه‌داران فرانسوی هم در پروس دست به ایجاد کارخانه خواهند زد زیرا در آنجا مزدها کمتر است، حتی اگر این کار، فرانسویها و پروسیها را به‌جان هم بیاندازد. طبقه کارگر با مسئله دیگری نیز روبروست و آن روحیه نابرابری است که در میان کارگران وجود دارد. یک کارگر نباید تصور کند که چون کار ظریفی انجام می‌دهد و یا چون به جای گل با طلا سر و کار دارد در مقام بالاتری قرار گرفته است. باید با طبقات در میان طبقه کارگر مبارزه کرد.

بالاخره چگونه می‌توان دولتهای مرتجع را وادار به تسلیم کرد؟ با برگزاری تظاهرات همبستگی کارگری جهانی مکرر. باید این نیروی زنده عظیم بین‌الملل را به آنها نشان داد.

من پیشنهاد میکنم که بعنوان نخستین اقدام، کنگره تصمیم بگیرد که در اولین یکشنبه ماه مه ۱۸۸۹ در یک زمان و با شعارهای واحد در کشورهایی که آزادی اجتماعات وجود دارد تظاهراتی به نفع آزادی اجتماعات در کشورهایی که این آزادی وجود ندارد، برگزار شود. انگلستان، سوئیس، فرانسه، هلند، بلژیک و آمریکا دولتهای خود را وادار سازند که از طریق دیپلماتیک به نفع کارگران کشورهایی که در

آنها آزادی اجتماعات وجود ندارد، دخالت کنند. در عین حال، کارگران کشورهای که در آنها آزادی تظاهرات وجود ندارد، مجامعی تشکیل دهند، طومار جمع آوری کنند و از این طریق به حکام خود نشان دهند که مقاومت در برابر آزادی و مبارزه با بین الملل چه خطراتی در بر دارد. بین الملل مانند مد دریا بالا می آید اما نه برای اینکه دنیا را به کام خود فرو برد بلکه می خواهد به طبقه کارگر آزادی و حیثیتش را بازپس دهد».

آنچه گفته شد در حقیقت قسمت هفتم قطعنامه پیشنهادی نمایندگان جنبش کارگران بلژیک بود که به علت تعدد قطعنامه های پیشنهادی (۱۳ قطعنامه) به رای گذاشته نشد.

در این کنگره دو پیشنهاد قطعنامه مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفت. اولی که توسط انگلیسیها پیشنهاد شده بود تنها متشکل ساختن سازمانهای حرفه ای را توصیه می کرد و در واقع تنها مبارزه در عرصه اقتصادی را پیش می کشید. دومی که از جانب اکثر نمایندگان فرانسوی پیشنهاد شده بود، مبارزه را هم در عرصه اقتصادی (تشکیل سندیکا و بنگاههای کاریابی) و هم در صحنه سیاسی (تشکیل احزاب طبقاتی) مطرح می ساخت. بحث شدیدی بر سر این دو قطعنامه در گرفت. «آنسل» بلژیکی از قطعنامه پیشنهادی فرانسویها پشتیبانی کرد و چنین گفت:

«... باید به انگلیسیها نشان داد که در حال حاضر اشتباه می کنند. وجود اتحادیه های صنفی بسیار خوب است و سازماندهی آنها قابل تحسین ولی اعضاء این اتحادیه ها باید آینده تاریخ را مد نظر قرار دهند. ثروتها دیگر افزایش نمی یابند و سرمایه داری در رشد محتوم خود آنها را هم مثل بقیه چیزها خواهد بلعید. من به طرفداران اتحادیه های صنفی می گویم که شما خیلی کار کرده اید ولی اگر بخواهید تنها در عرصه اقتصادی علیه سرمایه مبارزه کنید، شکست خواهید خورد زیرا سرمایه خیلی نیرومند است.

اگر شما خواهان آزادی اقتصادی توأم با آزادی سیاسی هستید، با زحمتکشان سایر کشورها متحد شوید زیرا آنها می خواهند طبقه کارگر را بر بانکها، بر کارخانه ها، بر ارتش و بر جامعه حاکم سازند.»
قطعنامه پیشنهادی نمایندگان فرانسوی که در آن مبارزه زحمتکشان در عرصه اقتصادی و سیاسی توأم مورد توجه قرار گرفته بود رای بیشتری به دست آورد و به تصویب رسید.

کنگره تاریخی پاریس (۱۸۸۹)

در حقیقت در ماه ژوئیه ۱۸۸۹ دو کنگره در پاریس تشکیل شد. کنگره اول را جناح رفرمیستی جنبش سوسیالیستی فرانسه (هوآدار آله‌مان) تشکیل داد و تعداد شرکت‌کنندگان خارجی آن کم بود. این کنگره بیشتر جنبه صنفی داشت. کنگره دوم به دعوت جناح «انقلابی» جنبش سوسیالیستی فرانسه برگزار شد و ۳۹۱ نماینده از ۲۱ کشور در آن شرکت کردند. کنگره تاریخی پاریس که طی آن قطعنامه مربوط به برگزاری مراسم اول ماه مه به تصویب رسید همین کنگره دومی است. همانطور که در قسمت‌های پیشین اشاره کردیم، در سال ۱۸۸۹ نمایشگاه بین‌المللی پاریس نیز برگزار می‌شد. به همین علت در مقدمه دستورکار کنگره جنبش بین‌المللی کارگری پاریس که قبلاً در لاهه (هلند) تنظیم شده بود، چنین آمده بود:

«طبقه سرمایه‌دار از ثروتمندان و قدرتمندان دعوت کرده است که به اینجا بیایند و در نمایشگاه جهانی حاصل کار زحمتکشانی را تحسین کنند که در میان عظیم‌ترین ثروتمندی که جامعه بشری تاکنون به خود ندیده محکوم به فقر هستند. ما سوسیالیست‌ها که هدفمان آزادی کار، از میان رفتن مزدوری و ایجاد نظامی است که در آن همه، صرف‌نظر از جنس و ملیت، حقی از کار مشترک داشته باشند، در ۱۴ ژوئیه در پاریس با تولیدکنندگان وعده ملاقات خواهیم داشت،

کارگران همه‌کشورها متحد شوید».

در دستور کار کنگره مسئله عمده مطرح بود:

- ۱- قوانین بین‌المللی کار، مقررات قانونی مربوط به مدت کار روزانه، کار روز، کار شب، کار در روزهای تعطیل، کار بزرگسالان، کار زنان و بالاخره کار اطفال.
- ۲- بازرسی از کارگاه‌های بزرگ و کوچک صنعتی و همچنین بازرسی

از کارگاه‌های خانگی.

۳- طرُق نیل به این خواسته‌ها.

۴- حذف ارتش دائمی و مسلح کردن خلق.

طبق روال معمول کنگره ملی، ابتدا هیئت‌های نمایندگی مختلف گزارشهای خود را ارائه کردند و به علت تعداد زیاد شرکت‌کننده وقت زیادی صرف این کار شد. بالاخره در روز آخر نوبت به قطعنامه ملی رسید. دبیرخانه کنگره پیشنهاد کرد که به علت کمی وقت ابتدا قطعنامه ملی به رأی گذاشته شوند و سپس بحث پیرامون آنها صورت گیرد و در صورت لزوم اصلاح شوند. برخی از شرکت‌کنندگان نسبت به این روش اعتراض کردند ولی اکثریت با این پیشنهاد موافقت کرد.

نظر به اهمیت این قطعنامه‌ها متن کامل آن در زیر ارائه خواهد شد. اهمیت این قطعنامه‌ها از آنجائیکه می‌شود که از یک سو خلاصه‌ای از مسائل مورد توجه سوسیالیست‌های مارکسیست را در سحرگاه تشکیل جنبش کارگری تشکیل می‌دهد و بر این پایه‌هاست که جنبش سوسیالیستی، دوران فرقه‌گرایی راسپری می‌کند و به یک جنبش توده‌ای مبدل می‌گردد. و از سوی دیگر مفهوم قطعنامه مربوط به تظاهرات اول ماه مه، تنها با توجه به سایر قطعنامه‌ها نمایان می‌گردد. از چهار قطعنامه، دو تا مربوط به اهداف کلی و دوتای دیگر مربوط به «طرُق» نیل به این اهداف بودند، به جز ضرورت سازماندهی و تشکیل طبقه کارگر در احزاب و سندیکاهای که شرط لازم هر عملی به شمار می‌رود، عملاً فقط دو اقدام فوری پیش‌بینی شده بود. یکی انتشار یک نشریه ویژه مطالعه و بررسی تئوریک مسائل مربوط به ۸ ساعت کار عادی روزانه و دومی برگزاری تظاهرات بین‌المللی. نشریه منتشر شد و نفوذ اندکی یافت. **تظاهرات اول ماه مه نیز به حقیقت پیوست اما اثر آن به نظر همه فوق‌العاده شد.**

اینک متن کامل چهار قطعنامه مصوبه کنگره پاریس به ترتیب تصویب: مسئله چهارم- حذف ارتش‌های دائمی و مسلح کردن تمامی خلق. کنگره بین‌المللی کارگری سوسیالیستی پاریس با توجه به اینکه: ارتش دائمی یا نیروی مسلح در خدمت طبقه حاکمه، نفی هرگونه رژیم دمکراتیک و جمهوری، بازوی نظامی رژیم‌های سلطنتی یا الیگارشی، سرمایه‌داری و وسیله کودتاهای ارتجاعی و سرکوبگر است؛ با توجه به اینکه ارتش دائمی نتیجه و علت جنگهای تجاوزکارانه و خطر دائم درگیریهای بین‌المللی و ارگان سیاست‌های تهاجمی است، این

سیاست تهاجمی باید جای خود را به یک سیاست دفاعی و صلح‌جویانه بدهد و آموزش نظامی و تسلیح مردم جهت حفظ استقلال و آزادیها و نه برای غارت و فتوحات استعماری، باید جایگزین ارتش دائمی شود؛ باتوجه به اینکه ارتش دائمی همانگونه که تاریخ نشان داده است، علت جنگهای متعدد بوده و قادر به دفاع از یک کشور علیه ائتلافی از نیروهای نظامی نیرومندتر نیست و شکست این ارتش، کشور را بازپچه دست فاتحین می‌سازد. در صورتیکه ملت آماده شده، سازمان یافته و مسلح، در مقابل هجوم خارجی شکست‌ناپذیر است؛

باتوجه به اینکه ارتش دائمی زندگی مدنی را از هم می‌پاشد و جوانان هر ملت را در دوره و آموزش حرفه‌ای، تحصیل و حداکثر فعالیت، به سربازخانه‌ها می‌فرستد و روحیه آنان را درهم می‌شکند؛ به این ترتیب کار، علم و هنر بی‌حاصل شده و جلوی رشد آن سد می‌گردد، زندگی شهروند، فرد و خانواده و رشد آن لطمه می‌خورد؛

در صورتیکه با ارتش واقعاً ملی یعنی ملت مسلح، شهروندان به رشد استعدادهای خود در زندگی ملی ادامه می‌دهند و به وظایف نظامی خود به‌عنوان یکی از جنبه‌های شهروندی عمل می‌کنند؛

باتوجه به اینکه ارتش دائمی از طریق هزینه‌های فزاینده دیون مربوط به جنگ که به وسیله مالیاتها و قرضه‌ها تأمین می‌شود، موجب فقر و ویرانی است؛

کنگره، طرح‌های جنگ طلبانه حاکمین را رد می‌کند، صلح را شرط نخست و ضروری آزادی کارگران می‌داند، و حذف ارتشهای دائمی و تسلیح عمومی مردم را بر پایه‌های زیر درخواست می‌کند:

ارتش ملی یعنی ملت مسلح آموزش نظامی دیده از کلیه شهروندان تندرست تشکیل می‌شود که براساس منطبقه‌ای سازمان یافته به طوریکه هر شخص و هر بخش، گردان مسلح خود را داشته باشد. این نیروها از شهروندانی تشکیل خواهد شد که یکدیگر را می‌شناسند، مسلح و مجهزند و ظرف ۲۴ ساعت می‌توانند آماده حرکت برای نبرد شوند. هر کس تفنگ و تجهیزات خود را برای دفاع از آزادیهای عمومی و امنیت ملی درخانه نگاه خواهد داشت.

به‌علاوه کنگره اعلام می‌کند که جنگ، این محصول شوم شرایط اقتصادی کنونی تنها بازمیان رفتن نظام سرمایه‌داری، آزادی کار و

پیروزی بین‌المللی سوسیالیسم از صحنه جهان محو خواهد شد.
این قطعنامه به اتفاق آراء به جز آراء ۷ آنارشیست به تصویب رسید.
مسئله سوم - طوق نیل به خواسته‌ها (لازم به تذکر است که خواسته‌ها
در قطعنامه اول برشمرده خواهد شد).

کنگره بین‌المللی کارگری سوسیالیستی پاریس،
از سازمانهای کارگری و احزاب سوسیالیستی کلیه کشورها دعوت
می‌کند که فوراً دست به کار شوند و از کلیه طوق ممکن (تشکیل جلسات،
روزنامه، جمع‌آوری امضاء، تظاهرات و غیره) دولتمهای خود را مجبور
سازند که:

۱- به کنفرانس بین‌الدولی «برن» Berne که توسط دولت
سوئیس پیشنهاد شده پیوندند،
۲- در این کنفرانس از قطعنامه‌های مصوبه کنگره بین‌المللی پاریس
پشتیبانی کنند،

در کلیه کشورهایی که نمایندگان سوسیالیست وجود دارند، این
نمایندگان باید در شوراهای شهری و در مجالس قانونگزاری، مسائل
مطروحه در قطعنامه‌های کنگره پاریس را مطرح سازند. در کلیه انتخابات
چه در انتخابات شوراهای شهری، چه در انتخابات مجالس قانونگزاری،
این قطعنامه‌ها باید در برنامه کاندیداهای سوسیالیست گنجانیده شود.
در رابطه با قوانین بین‌المللی کار که طرح آن توسط جمهوری
سوئیس پیشنهاد شده، یک کمیسیون اجرائی جهت قطعنامه‌های کنگره
پاریس ایجاد می‌شود.

این کمیسیون که پنج عضو خواهد داشت، وظیفه دارد که نظریات
سازمانهای کارگری و احزاب سوسیالیستی اروپا و آمریکا را راجع به
مبانی ضروری حمایت بین‌المللی از کار، مستقیماً به اطلاع کنفرانس
«برن» برساند.

همچنین به این کمیسیون اختیار داده می‌شود که کنگره بین‌المللی
کارگری بعدی را دعوت کند. این کنگره در یکی از شهرهای سوئیس یا
بلژیک که بعداً محل آن تعیین خواهد شد تشکیل خواهد گردید. با همکاری
احزاب سوسیالیستی شرکت‌کننده در کنگره پاریس، هفته‌نامه‌ای به نام
«هشت ساعت کار» منتشر خواهد شد که وظیفه آن متمرکز ساختن
اطلاعات راجع به حرکت‌های مربوط به کاهش قانون ساعات کار در
کشورهای مختلف خواهد بود.

این قطعنامه نیز به تصویب رسید.

مسائل اول و دوم - قوانین بین‌المللی کار - مقررات قانونی مربوط به ساعات کار - کار روزانه، کار شب - کار در روزهای تعطیل - کار بزرگسالان - کار زنان - کار کودکان.

بازرسی از کارگاهها در صنایع بزرگ و کوچک و همچنین بازرسی از کارگاههای کوچک خانگی. کنگره بین‌المللی کارگری پاریس پس از اعلام این مطلب که رهائی کار و بشریت تنها از طریق اقدامات بین‌المللی پرولتاریای متشکل در حزب طبقه خود و دستیابی به قدرت سیاسی جهت سلب مالکیت از طبقه سرمایه‌داران و تملک اجتماعی وسائل تولید امکان‌پذیر است،

باتوجه به اینکه تولید سرمایه‌داری طی رشد سریع خود کشورها را یکی پس از دیگری در گام خود فرو می‌برد، باتوجه به اینکه گسترش تولید سرمایه‌داری متضمن بهره‌کشی روزافزون طبقه کارگر توسط بورژوازی است، باتوجه به اینکه این بهره‌کشی شدید، سرکوب سیاسی، بردگی اقتصادی و انحطاط جسمی و روحی طبقه کارگر را به همراه دارد.

بنابر این باتوجه به اینکه وظیفه زحمتکشان همه‌کشورها است که با هر وسیله‌ای که در اختیار دارند، علیه این سازمان اجتماعی که آنان را زیر فشار خود خرد می‌کند و در عین حال شکوفائی آزادانه بشریت را مورد تهدید قرار می‌دهد، به مبارزه برخیزند، اما از سوی دیگر قبل از هرچیز باید با عملکرد ویرانگر نظام اقتصادی حاضر مبارزه کرد؛ بنابراین به نظر کنگره، تصویب قوانین حمایت‌کننده واقعی کار در کشورهایی که تولید سرمایه‌داری بیداد می‌کند از ضرورت مطلق برخوردار است.

کنگره موارد زیر را به عنوان اساسی‌ترین قوانین خواستار است:
الف - محدود کردن ساعات کار عادی روزانه به حداکثر ۸ ساعت برای بزرگسالان.

ب - ممنوعیت کار اطفال کمتر از ۱۴ سال. از ۱۴ تا ۱۸ سالگی، ساعات کار برای دختران و پسران به ۶ ساعت کار روزانه محدود شود.
ج - حذف کار شب بجز در آن رشته‌های صنعتی که نوع کارخانه نیازمند به کار لاینقطع باشد.

د - ممنوعیت کار زنان در رشته‌هایی که به ویژه اثر سوء بر ساختمان

جسمانی زنان دارد .

ه - حذف کار شبانه زنان و کارگران کمتر از ۱۸ سال
و - استراحت پشت سرهم ۳۶ ساعت در هفته برای همه زحمتکشان
ز - ممنوعیت برخی صنایع و برخی روش‌های تولید که مضر به
حال زحمتکشان است.

ح - لغو چانه‌زنی در مورد مرزها.

ط - حذف پرداخت مزد جنسی و تعاونی‌های کار فرما.

ی - حذف دفاتر کاریابی .

ک - بازرسی از کلیه کارگاهها و موسسات صنعتی و حتی کارگاه‌های
خانگی به وسیله بازرسان دولت که لااقل نیمی از آنها توسط کارگران
انتخاب شده باشند .

کنگره همچنین اعلام می‌دارد که کارگران باید . زنان کارگر را
با حقوق برابر در صفوف خود بپذیرند و بر اصل «برای کار مساوی
مزد مساوی صرف نظر از جنس و ملیت کارگر» پافشاری کنند. بدین
منظور و همچنین برای رهائی کامل پروتاریا ، کنگره اعتقاد دارد که
سازمان یافتن زحمتکشان در کلیه سطوح اساسی است و در نتیجه خواستار
آزادی مطلق اجتماعات است .

همانطور که ملاحظه می‌شود در این قطعنامه‌ها مسئله تظاهرات
بزرگ بین‌المللی فراموش شده بود و همه شرکت‌کنندگان گمان می‌کردند
که دستور کار کنگره خاتمه یافته است. در این هنگام ، یکی از نمایندگان
فرانسوی از جانب فدراسیون سندیکاها و گروه‌های صنفی فرانسه
پیشنهاد کرد که تظاهرات بزرگی برای پشتیبانی از قطعنامه‌های مصوبه
کنگره بر پا شود . پیشنهاد او چنین بود .

تظاهرات بین‌المللی اول ماه مه ۱۸۹۰ .

يك تظاهرات بزرگ بین‌المللی در تاریخ معین بر پا خواهد شد به
طوریکه در کلیه کشورها و در تمام شهرها در يك روز مورد توافق ،
زحمتکشان مقامات دولتی را برای کاهش قانونی ساعات کار به ۸-
ساعت و اجرای سایر قطعنامه‌های کنگره بین‌المللی پاریس زیر فشار
قرار دهند . با توجه به اینکه فدراسیون آمریکائی کار در کنگره
دسامبر ۱۸۸۸ خود در «سنت لوئیس Saint - Louis» تظاهرات
مشابهی را برای روز اول ماه مه ۱۹۸۰ پیش بینی کرده ، همچنین

تاریخ برای برگزاری تظاهرات بین‌المللی تعیین می‌شود .
زحمتکشان کشورهای مختلف این تظاهرات را با توجه به شرایط
خاص کشور خود برگزار خواهند کرد . این قطعنامه که بر حسب ملیت
به‌رأی کلیه ملیت‌های شرکت کننده درکنگره به‌جز روسها و بلژیکی‌ها
به تصویب رسید .

پس از تصویب این قطعنامه ، چند قطعنامه فرعی نیز به تصویب
رسید و در ساعت ۸ر۳۰ بیستم ژوئیه ۱۸۸۹ ختم کنگره اعلام گردید .
باید تظاهرات اول ماه مه را با موفقیت برگزار کرد .

در این شرایط بود که تصمیم مربوط به تظاهرات اول ماه مه
اتخاذ گردید بدیهی است که اهمیت این تصمیم در ابتدای کار احساس
نشد ، زیرا تصویب قطعنامه جهت برگزاری تظاهرات کار آسانی است
اما به اجرا درآوردن آن دشوار است . آنارشویستها نمونه‌های بارزی
از این امر را ارائه می‌کردند . آنها درهر اجتماعی ، در هر کنگره‌ای
پیشنهادهایی ارائه می‌کردند که یکی از دیگری تحقق ناپذیرتر بود .
اما اکثریت نمایندگان کنگره پاریس آنارشویست نبودند و به این لحاظ
اگر متن قطعنامه را دقیقاً بررسی کنیم خصلت احتیاط آمیز آن نمایان
می‌گردد .

۱ - يك تظاهرات بزرگ بین‌المللی برگزار خواهد شد :

واژه «تظاهرات» کلی است و اعتصاب یا میتینگ و حتی جمع آوری
اعضاء را در بر می‌گیرد .

۲ - روز اول ماه مه ۱۸۹۰ (جهت برگزاری تظاهرات) انتخاب

شده است :

روز اول ماه مه در سال ۱۸۹۰ يك روزپنجشنبه بود . بنا براین در
این روز می‌شد کار را تعطیل کرد اما اجباری در کار نبود . زیرا پس‌از
خاتمه کار و عصر آن روز هم می‌شد مراسم را برگزار کرد .

۳ - زحمتکشان این تظاهرات را با توجه به شرایط خاص کشور

خود برگزار خواهند کرد .

این قسمت بنا به تقاضای نمایندگان آلمان به قطعنامه اضافه
شد زیرا همانطور که قبلاً گفتیم در آن زمان مقررات فوق‌العاده در آلمان
حکماً بود و قرار بود این مقررات در ۳۰ سپتامبر ۱۸۹۰ لغو گردد .
از این نظر هیئت نمایندگی آلمان بیم داشت که اعتصاب در اول ماه مه
موجب تمدید وضع فوق‌العاده شود .

۴ - تبلیغاتی که برای اول ماه مه ۱۸۹۰ صورت گرفت حول محور دستیابی به ۸ ساعت کار بود و عملاً نیز بسیج تودها حول يك مسئلہ معین آسانتر از بسیج آنها در رابطه با تعداد زیادی خواسته است. امامتن قطعنامه به خوبی نشان می‌دهد که هدف از این تظاهرات زیر فشار قرار دادن مقامات دولتی برای کاهش دادن قانونی ساعات کار عادی روزانه و همچنین به اجر در آوردن سایر قطعنامه‌های کنگره بود که استخوانبندی قوانین کار را تشکیل می‌داد .

۵ - نکته‌ای که امروز فراموش شده ولی در آن دوران از اهمیت خاصی برخوردار بود همین زیر فشار قراردادادن مقامات دولتی برای تصویب قوانین کار بود. در جنبش کارگری درباره این موضوع، دو گرایش متضاد وجود داشت :

الف - کسانی که اساساً خواستار زیر فشار قرار دادن مقامات دولتی بودند و طرفدار تشکیل احزاب کارگری متشکل (مارکسیستها به ویژه در این گروه بودند)

ب - کسانی که فایده اقدام سیاسی را انکار می کردند و تنها به اقدامات در زمینه اقتصادی اعتماد داشتند و به این لحاظ به تصویب قوانین کار رغبتی نشان نمی‌دادند (آنارشیستها و سندیکالیست‌های محافظه کار). کنگره پاریس از میان این دو گرایش اولی را انتخاب کرد و بدین ترتیب جنبش کارگری را در جهت مورد نظر مارکسیستها سوق داد.

در قطعنامه همچنین به «جنبش مشابهی که در اول ماه مه ۱۸۹۰ به وسیله سندیکاهای آمریکایی پیش‌بینی شده» اشاره شده بود. در حقیقت جنبش سندیکایی در آمریکا برای این تاریخ مبارزه‌ای راتنها در عرصه اقتصادی پیش‌بینی کرده بود که مختص سندیکای درودگران بود. البته هدف، دستیابی به ۸ ساعت کار بود اما در مجموع مختص بودن این حرکت به يك صنف و محدود بودن آن به عرصه اقتصادی نشان می‌دهد که با اهداف و روشهای مورد نظر کنگره پاریس مغایرت داشته است.

۶ - مسئله دیگر اینست که هیچگاه تظاهرات اول ماه مه به عنوان جشن کار معرفی نشد. تظاهراتی برای اول ماه مه ۱۸۹۰ پیش‌بینی شده بود و صحبت از تجدید آن در سالهای بعد نبود. طی تدارك تظاهرات بود که بعضی از سازمان‌های ملی به آن خصلت جشن کار دادند. این کار شاید برای این بود که به مقامات دولتی اطمینانی بدهند و شاید هم بعضی‌ها فکر برگزاری جشن کار را پسندیدند.

اینها نکاتی بود درباره قطعنامه کنگره پاریس در رابطه با برگزاری
اول ماه مه ۱۸۹۰. باید باز هم این نکته را متذکر شویم که در آن زمان
هیچکس تصور نمی کرد که در اول ماه مه ۱۸۹۰ چه شوری در دنیا
به پا خواهد شد.

نخستین سال برگزاری روز اول ماه مه

آلمان

در شب قبل از روز اول ماه مه ۱۸۹۰، خبرنگار يك روزنامه ارتجاعی فرانسوی این تلگراف را از برلن به دفتر روزنامه خود مخابره کرد: «به نظر می‌رسد که در اینجا خیال همه از تظاهرات فردا راحت است. کارفرمایان خودی نشان داده‌اند و در اکثر کارخانه‌های بزرگ صریحاً اعلام کرده‌اند کارگرانی که روز اول ماه مه را تعطیل کنند از کار اخراج خواهند کرد. به نظر نمی‌رسد که آنها در مقابل اعتصاب‌هایی که در اعتراض به این اظهارات برانگیخته شده عقب‌نشینی نمایند. دولت از سوی خود تدابیر ضروری ویژه‌ای جهت عقیم ساختن هرگونه آشوبی را اتخاذ کرده است. پادگان برلن مهمات دریافت نموده و می‌دانیم که اگر اقتضا کند در به کار بردن این مهمات تردیدی به خود راه نخواهد داد. از سوی دیگر از مدیران کارخانه‌ها خواسته شده که در صورت بروز کوچکترین اغتشاشی به جای اطلاع به کلانتری محل، شهربانی کل را با خبر سازند. با این تمرکز و به کمک تلفن، پلیس قادر خواهد بود کار خود را به خوبی انجام دهد. اما درباره روحیه کارگران نباید دچار شبهه شد. تدابیر پیشگیرانه به هیچ وجه آنها را به وحشت نیانداخته است. برعکس، به عنوان مثال در «اسپاندو Spandau» در نزدیکی برلن به محض اینکه اعلامیه مربوط به ممنوع بودن تعطیلی به دیوارها نصب شد، آنها دست به اعتصاب زدند و برای جلوگیری از اینکه آشوب به پا کنند لازم شد که ۸۰ نفر از آنها دستگیر شوند. اینها اولین دستگیر شدگان نیستند زیرا زندان «اسپاندو» کاملاً پر است و به ناچار زندانیان جدید به برلن فرستاده شدند.»

خبرنگار این روزنامه ارتجاعی درباره روحیه کارگران اشتباه نمی‌کرد. روز اول ماه مه هزاران کارگر در شهرهای مختلف آلمان، علی‌رغم

تهدیدهای کارفرمایان دست از کار کشیدند. کارفرمایان عموماً به تهدید خود راجع به اخراج کارگران که در این روز دست از کار کشیده بودند، عمل کردند و در نتیجه اعتصاب‌های دیگر رخ داد و طی نیمه اول ماه مه بندر بزرگ هامبورگ فلج شد.

لازم به تذکر است که فراکسیون سوسیالیست در مجلس طی اعلامیه‌ای که پس از تردید فراوان در نیمه ماه آوریل منتشر کرد، به جای اعتصاب عمومی تشکیل تظاهرات و میتینگ‌ها را توصیه نمود. این موضوع باعث شد که تعداد اعتصاب‌کنندگان نسبتاً کم باشد اما هزاران میتینگ و تظاهرات در سراسر آلمان برگزار شد. به احتمال قوی در اول مه ۱۸۹۰، تعداد شرکت‌کنندگان در تظاهرات و میتینگ‌ها در آلمان بیشتر از سایر کشورها بود و کمتر از همه جا نیز برخورد روی داد.

اتریش

به عکس به نظر می‌رسد که در اتریش جریان اعتصاب‌ها، چه در پایتخت امپراطوری و چه در هنگری، بوهم یا در بخشی از لهستان که زیر سلطه اتریش بود، از اهمیت و عمومیت قابل توجهی برخوردار بوده است. به علاوه در مواردی، اعتصاب‌ها در روزهای بعد نیز ادامه یافت. تظاهرات در شهر وین اهمیت خاصی پیدا کرد زیرا به عقیده کلیه ناظران عده شرکت‌کنندگان در مراسم حداقل ۱۵۰۰۰ نفر بود.

انگلستان

در این روز در انگلستان نه اعتصاب و نه حتی تظاهراتی پیش‌بینی شده بود. کمیته برگزارکننده تصمیم گرفته بود تمام تلاش خود را جهت برگزاری میتینگی که قرار بود در روز یکشنبه چهارم مه در یکی از پارک‌های لندن (هاید پارک) برپا شود، متمرکز کند. اما برخی از کارگران احساس کردند به تعهداتی که در کنگره پاریس تقبل شده بود خیانت شده و از این نظر در شب اول ماه مه، شورای فدراسیون سازمان‌های کارگری اعلامیه‌ای منتشر ساخت که در آن از کارگران انگلیسی خواسته شده بود که بر اساس مصوبات کنگره پاریس و برای به‌نمایش گذاشتن همبستگی بین‌المللی کارگران، در این روز با حفظ نظم راهپیمایی کنند و به‌ویژه خواسته‌های خود را در مورد هشت ساعت کار عادی روزانه مطرح سازند. فردای آنروز یعنی در روز اول ماه مه حدود ۲۰۰۰ نفر در هاید پارک گرد آمدند.

در روز یکشنبه چهارم مه، تظاهرات اصلی برگزار شد و از تمامی تظاهراتی که به مناسبت اول ماه مه ۱۸۹۰ در سراسر جهان ترتیب داده شد شکوهمندتر بود. در این مراسم حدود نیم میلیون نفر شرکت کردند. راهپیمایان ازدو مسیز در امتداد رودخانه تایمز حرکت نموده و خود را به هاید پارک رساندند. سخنرانان متعددی در این مراسم صحبت کردند و از کارگران دعوت نمودند که با تمام قوا برای دستیابی به ۸ ساعت کار عادی روزانه تلاش کنند و همچنین در انتخابات بعدی به نامزدهایی رأی دهند که حافظ منافع آنها باشند. آخرین سخنران نماینده سوسیالیست های روسیه بود. او در سخنان خود گفت اتحاد زحمتکشانش موجب خواهد شد که آنها به خواسته های خود دست یابند.

بلژیک

در روز او ماه مه ۱۸۹۰، در منطقه معادن ذغال سنگ و آهن بلژیک از ۱۱۰۰۰۰ زحمتکش، صد هزار نفر دست به اعتصاب زدند. در شهرهای مختلف این کشور نیز تظاهرات و راهپیمایی هایی با شرکت هزاران نفر برگزار شد. در این تظاهرات که هدف اصلی آن دستیابی به ۸ ساعت کار عادی روزانه بود هیچگونه برخوردی روی نداد.

فرانسه

در پاریس قرار بود يك هیئت نمایندگی طومارهای مربوط به ۸ ساعت کار را به مجلس تقدیم کند. تظاهراتی که بنا بود این هیئت را تا مجلس همراهی کند ممنوع اعلام شده بود و ۳۴۰۰۰ سرباز پادگان پاریس در حال آماده باش به سر می بردند. هیئت نمایندگی که مرکب از ۳ نماینده مجلس و تعدادی از نمایندگان کارگران و رهبر جنبش سوسیالیستی بود به مجلس رفت و طومارها را به رئیس مجلس عرضه کرد. پس از اینکه هیئت به مجلس رسید، پلیس به تظاهر کنندگانی که هیئت را تا قسمتی از راه همراهی کرده بودند یورش برد و درگیری هایی پیش آمد. البته دولت بعداً گناه برخورد ها را به گردن افرادی که گویا «آنارشیستهای بیگانه» بودند انداخت. در این روز در بسیاری از شهرهای فرانسه جشن ها، تظاهرات، میتینگ ها و گرد هم آیی هایی برپا شد که در برخی موارد به درگیری با قوای انتظامی منجر گردید.

ایتالیا

در ایتالیا هرگونه تظاهراتی ممنوع اعلام شده بود. با وجود این در رم و در سایر شهرهای ایتالیا میتینگ‌ها و تظاهراتی برپا شد که در برخی موارد با آرامش کامل برگزار شد و در موارد دیگر با درگیری همراه بود.

اسپانیا

در روز اول ماه مه در بیش از ۴۰ شهر اسپانیا تظاهرات، میتینگ و اعتصاب انجام شد. در بارسلون تظاهرات به درگیری منتهی شد و حکومت نظامی اعلام گردید. در مادرید حدود ۲۰ هزار نفر به کاخ نخست وزیری رفتند و قطعنامه‌های کنگره پاریس را به نخست وزیر دادند.

پرتغال

در این کشور به جز تظاهرات کوچکی در لیسبون و پورتو اعتصاب و حرکت دیگری صورت نگرفت.

سوئیس

در سوئیس دولت دست به هیچگونه اقدام امنیتی خاصی نزده بود و میتینگ‌های مسالمت‌آمیز در اغلب شهرهای بزرگ برگزار شد.

کشورهای اسکاندیناوی

اعتصاب‌ها و تظاهراتی که در این کشورها صورت گرفت، در تظاهراتی که در شهر استکهلم برپا شد بیش از صد هزار نفر شرکت کردند.

لهستان

برگزاری تظاهرات همزمان در پاریس، رم، لندن و برلن در اول ماه مه ۱۸۹۰ قابل پیش‌بینی بود، اما در کشورهایی که هرگونه حرکتی سرکوب میشد برگزاری چنین تظاهراتی باورنکردنی بود. حتی در کنگره پاریس، نماینده روسیه از رأی دادن به قطعنامه خودداری کرده بود زیرا به نظر او برگزاری چنین مراسمی در روسیه غیرممکن بود. هرچند در خود روسیه اعتصابی صورت نگرفت اما در لهستان که در آن زمان جزئی از امپراتوری روسیه بود، کارگران دست به تظاهرات زدند و حتی اعلامیه‌هایی که در یک چاپخانه مخفی چاپ شده بود پخش کردند.

در آن سوی اقیانوس، سوسیالیست‌های نیویورک میتینگ برگزار کردند و قبل از آن راهپیمائی انجام گرفت. حدود ۲۰ هزار نفر در این میتینگ شرکت کردند. طی این میتینگ رهبر سوسیالیست‌ها نطقی ایراد کرد و قطعنامه‌ای به منظور ابراز همبستگی با تمام کسانی که در سراسر جهان جهت تحقق قطعنامه‌های کنگره پاریس دست به تظاهرات زده بودند به تصویب رسید. در شیکاگو نیز راهپیمائی با شرکت بیش از ۳۵ هزار نفر انجام شد که در میان آنان درودگران اعتصابی نیز بودند. برخی از شعارها این بود: « $۸ + ۸ + ۸ = ۲۴$ »، «تبلیغات - تشکیلات - آموزش»، «ما گرسنه‌ایم»، «امروز روز جشن کار در سراسر جهان است». همچنین در «لوئیسویل» تظاهراتی با شرکت ۲۰ هزار نفر انجام شد. در این تظاهرات رهبر فدراسیون آمریکائی کار یک سخنرانی دو ساعته ایراد کرد. سخنان او چندین بار توسط شرکت‌کنندگان قطع شد. البته این تظاهرات هیچگونه از تباطی با تظاهرات بین‌المللی مصوبه کنگره پاریس نداشت و اغلب میتینگ‌ها و تظاهرات به وسیله سوسیالیست‌های آمریکائی ترتیب داده شد زیرا رهبری «فدراسیون آمریکائی کار» با این تاکتیک مخالف بود.

آمریکای لاتین

تظاهرات اول ماه مه از همان سال نخست در مکزیکو و در هاوانا برگزار شد. به نظر نمی‌رسد که در مکزیکو اعتصابی صورت گرفته باشد. اما تظاهراتی از جانب کانون کارگری مکزیک بزرگ ترتیب داده شد. در کوبا علیرغم انحلال «اتحادیه کارگران سیگارسازی» کارگران کارگاه‌های سیگارسازی و درودگران دست به اعتصاب زدند. تظاهرات ممنوع اعلام شده بود و نیروهای انتظامی زیادی در مرکز شهر متمرکز گردیده بودند. فرماندار کوبا (در آن زمان کوبا مستعمره اسپانیا بود) پس از تردید زیاد اجازه تظاهرات از ساعت ۵ تا ۸ بعد از ظهر را اعلام کرد. در همین هنگام خبر دستگیری عده‌ای در پاریس (از جمله لوئیز میشل Louise Michel کارگزن انقلابی فرانسوی که چهره سرشناسی در جنبش کارگری بین‌المللی به‌شمار می‌رفت) به کوبا رسید و مسئولان سندیکائی و مبارزان انقلابی تصمیم گرفتند برای اعلام همبستگی زحمتکشان کوبا با دستگیر شدگان پاریس دست به تظاهرات بزنند.

راهپیمائی بزرگی با شرکت حدود ۲۰ هزار نفر برگزار شد و درخاتمه آن سخنرانان متعددی صحبت کردند. یکی از رهبران سندیکائی گفت: «ما امروز برای این به اینجا نیامده ایم که علیه انحلال غیرقانونی «اتحادیه سیگارسازان» اعتراض کنیم. این کار را در فرصت دیگری انجام خواهیم داد. امروز ما برای اعلام همبستگی خود با زحمتکشان اروپا و ایالات متحده در اینجا جمع شده ایم».

آفریقا

آفریقای آنروز تقریباً به طور کامل زیر یوغ استعمار قدرت های اروپائی بود و در نتیجه آفریقائی ها هیچگونه تظاهرات یا اعتصابی برپا نکردند. در الجزیره گردهم آئی نسبتاً بزرگی توسط اروپائیان تشکیل شد که با مداخله نیروهای انتظامی جمعیت شرکت کننده متفرق گردید.

پیروزی یا شکست؟

شك نیست که اگر تعداد کل زحمتکشان (حتی اگر تنها اروپای سرمایه داری را در نظر بگیریم) را با تعداد کسانی که در اول ماه مه ۱۸۹۰ دست به اعتصاب زدند یا در تظاهرات شرکت کردند مقایسه کنیم، می بینیم که تنها اقلیتی در برگزاری اول ماه مه شرکت داشته اند. آیا با توجه به این مسئله باید این حرکت را به عنوان يك شکست تلقی کرد؟ البته که نه. باید ضعف گروه های سوسیالیستی و تعداد اندک کارگران متشکل را در نظر گرفت. اینکه سازمان هائی تا این حد ضعیف توانستند در دو قاره اقدام مشترکی با شعارهای واحد انجام دهند هم برای خود طبقه کارگر شگفت انگیز بود هم برای مخالفان و به طور کلی برای تمام کسانی که منکر مسئله اجتماعی بودند.

همزمانی تصویب قطعنامه هایی در مجالس مختلف اروپا و آمریکا واقعاً شگفت آور بود و بسیاری از معاصرین آن دوره را مبہوت ساخته بود. حتی افرادی که نسبت به سوسیالیسم نظر مساعدی نداشتند نیز نمی توانستند اهمیت مسئله را انکار کنند. روزنامه فرانسوی «قرن» در ۷ مه ۱۸۹۱ نوشت: «اتفاق نو و مهمی به وقوع پیوسته است و انکار آن به دور از احتیاط می باشد. در يك روز و تقریباً در يك ساعت جمعیت های کارگری اروپا توانستند دولت هارا به خود مشغول سازند، آنها را نگران کنند و همچنین آنها را به اتخاذ تدابیر امنیتی پرخارج وادارند».

قبل از این، افکار سوسیالیستی تنها در چند شهر بزرگ اشاعه پیدا کرده بود و اکثراً رهبری آن در دست ایدئولوگ‌هایی بود که خطری به حساب نمی‌آمدند زیرا افکارشان پراز ابهام بود. اما امروزه سوسیالیسم در همه جا هست و هزاران سنگر دارد زیرا صنعت بزرگ در جستجوی نیروی کار ارزان به سراغ روستاها رفته و از محدوده مراکز شهری خارج شده است... تعداد کارگران چهار برابر شده و در عین حال به عنوان يك نیروی سیاسی و بیشتر به عنوان يك نیروی استراتژیک اهمیت پیدا کرده است زیرا انترناسیونالیسم به آنان امکان داده که مبادله افکار کنند، برخی توهمات را به دور بریزند و این قانون عمومی علم اقتصاد را که بر اساس آن ملت‌ها از نظر کار همبستگی دارند، کشف کنند».

«ویکتور آدلر Victor Adler» بنیانگذار حزب کارگر اتریش، پس از اول ماه مه ۱۸۹۱ به «انگلس Engels» نوشت: «ما از حالت فرقه از جامعه پیوند بریده و یا گروه جنجالی، به حزبی تبدیل شده‌ایم که دیگران ناچارند آن را به رسمیت بشناسند و به حساب بیاورند».

«لافارگ» یکی از سازماندهندگان تظاهرات اول ماه مه در ژوئن ۱۸۹۱ چنین نوشت:

«اول ماه مه در تصور خلق خصلت دیگری یافته است، من هر کجا که رفتم این خصلت عجیب را احساس کردم. هر کارگری که در این روز در تظاهرات شرکت می‌کند و پیامیل دارد در آن شرکت کند، حتی اگر شرایط به او این امکان را ندهد و در محیط خود منفرد باشد و یا اینکه در محل دور افتاده‌ای پرت افتاده باشد، قلباً احساس می‌کند که با کارگران سراسر جهان در تظاهرات شرکت کرده است. او به طور غریزی احساس می‌کند که شمار «کارگران همه کشورها متحد شوید» تحقق یافته است و طبقه کارگر، علیرغم موانع مادی و ذهنی، علیرغم دریاها و اقیانوس‌ها، پیش‌داوریهای میهنی و تفاوت زبان، به طور هماهنگ به پا خاسته و یک فکر واحد و یک اراده واحد، آن را به حرکت وامی‌دارد.

انترناسیونالیسم اول ماه مه به این روز خصلتی عرفانی می‌دهد، برای من اتفاق افتاده که کارگران مراکز کوچک صنعتی که در آن خبری از فعالیت سیاسی نیست از من راجع به مراسم اول ماه مه در کشورهای دیگر که حتی اسم آن را هم درست نمی‌دانند و یا از موقعیت جغرافیائی آن نیز آگاهی ندارند، پرسش کنند. آنها به این روز به عنوان روزهای چشم دوخته‌اند زیرا به خود می‌گویند تلاشی که در جاهای دیگر صورت می‌گیرد،

درجاهائی که نمی‌دانند کجاست، قطعاً اثر نیکوئی برفتر و مسکنت آنها خواهد داشت و آنها را از بردگی سرمایه‌داری آزاد خواهد ساخت، حتی محبوب‌ترین آنها در این روز جرأت می‌یابند و از کارفرمایان خود مطالباتی می‌کنند. حتی دست به اعتصاب می‌زنند بی‌آنکه مطمئن باشند که تاب مقاومت دارند یا نه. آنها به قدرت اسرارآمیز اول ماه مه که آنها را علیه ضعف سازماندهی و تفاهم و کمبود منابع مالی به پیروزی رهنمون خواهد کرد امید بسته‌اند ...

انقلابی بزرگ «انگلس»، مقدمه دوم برمانیفست حزب کمونیست رادراول مه ۱۸۹۰ به پایان رساند.

او در این مقدمه نوشت :

«هم‌اکنون که این سطور را می‌نگارم، پرولتاریای اروپا و آمریکا به‌نمایش نیروهای رزمی خویش مشغول است و برای نخستین بار در یک سپاه، زیر یک درفش و برای تحقق یک هدف عاجل یعنی برقراری قانون هشت ساعت کار عادی در روز که نخست در سال ۱۸۶۶ توسط کنگره انترناسیونال درژنو و بار دیگر در سال ۱۸۸۹ توسط کنگره کارگران در پاریس اعلام گردید، بسیج شده است.» نمایش امروز به سرمایه‌داران و ملاکان همه کشورها نشان خواهد داد که امروز پرولتاریای همه کشورها واقعاً متحد هستند. کاش مارکس اکنون با من بود تا این وضع را به چشم خود ببیند! .

دومین سال برگزاری اول ماه مه (۱۸۹۱)

کنگره پاریس فقط برای اول ماه مه ۱۸۹۰ تظاهراتی را پیش‌بینی کرده بود و امکان تجدید آن را در نظر نگرفته بود. اما ازیک سو، هدف از این تظاهرات، اخطار به دولت بود و چون این اخطار مورد توجه قرار نگرفت و خواسته‌های کارگران برآورده نشد تجدید آن تادستیابی به پیروزی نهائی، منطقی به نظر می‌رسید. از سوی دیگر، در این تظاهرات جنبه جشن پرولتاریا بر به نتیجه رسیدن فوری خواسته‌ها چربیده بود و قاعدتاً یک جشن همه‌ساله تکرار می‌شود.

به همین علت بود که جنبش‌های کارگری کلیه کشورها، بی‌آنکه با یکدیگر در این باره مشورت کرده باشند موضوع تظاهرات اول ماه مه ۱۹۸۱ را در دستور کار کنگره‌های خود گنجانند.

در فرانسه، کنگره ملی حزب کارگری در اکتبر ۱۸۹۰ در شهر «لیل» Lille تشکیل شد و طی آن پیشنهادی به تصویب رسید که تجدید تظاهرات در اول ماه مه ۱۸۹۱ را برای دستیابی به ۸ ساعت کار عادی در روز توصیه می‌کرد. در این پیشنهاد همچنین سفارش شده بود که در هر کجا که ممکن باشد کارگران پس از ۸ ساعت کار، کارگاه‌ها را ترک کنند و بدین ترتیب به ۸ ساعت کار عادی روزانه تحقق بخشند. این برخورد بسیار طبیعی بود زیرا در سال قبل عملاً در بسیاری از موارد کارگران در روزهای بعد نیز به اعتصاب ادامه داده بودند تا به خواسته‌هایشان دست یابند.

نمایندگان حزب کارگری فرانسه مصمم بودند خصلت سیاسی روز اول ماه مه را حفظ کنند و به همین سبب در شب اول ماه مه ۱۹۸۱ اطلاعیه‌ای منتشر شد که در آن از کارگران خواسته شده بود که تسلیم

نشوند و با بسیج تمام نیروی خود مبارزه برای دستیابی بر ۸ ساعت کار را ادامه دهند .

حزب سوسیالیست کارگری اسپانیا نیز درکنگره ۱۸۹۰ خودتصمیم گرفت همه ساله درروز اول ماه مه تظاهراتی ترتیب دهد و از مقامات دولتی تصویب قوانین حمایت کننده از حقوق کارگران را درخواست نماید .

جنبش‌ها و احزاب کارگری اروپا یکی پس از دیگری تصمیم گرفتند تظاهرات اول ماه مه را تجدید کنند. کمیته «۸ ساعت کار» در ایالات متحده دعوت به اعتصاب نکرد اما تصمیم گرفت میتینگی در نیویورک برگزار کند .

این بار سازمان‌های کارگری این فرصت را داشتند که از قبل اعلامیه‌ها و جزوه‌هایی به این مناسبت تهیه کنند. تقریباً در کلیه کشورها شماره ویژه روزنامه یا یک نشریه ویژه به این مناسبت منتشر شد. در این شماره‌های ویژه از جنبش‌های کارگری خواسته شده بود مقالاتی در این زمینه بنویسند. همچنین از هنرمندان خواسته شده بود درباره کار و روز اول ماه مه آثاری بیافرینند.

موسیقیدانان نیز به این مناسبت آهنگ‌ها ساختند. سرود «انترناسیونال» باشعری از «اوژن پوتیه Eugene Pottier» و آهنگی از موسیقیدان جوان «دوژیتِر Degeyter» برای اولین بار در سال ۱۸۸۹ خوانده شد. این سرود از سال ۱۸۹۶ سرود رسمی حزب کارگری فرانسه و از سال ۱۹۱۰ سرود زحمتکشان سراسر جهان شد. آلمانها، اسپانیولی‌ها و رومانیایی‌ها نیز سرودهایی به مناسبت اول ماه مه ساختند .

دولتهای فرانسه، ایتالیا، اتریش و اسپانیا در اول ماه مه ۱۸۹۱ نیروهای نظامی خود را جهت «مبارزه با آشوبگران» بسیج کردند اما در انگلستان و سوئیس تدابیر امنیتی اتخاذ نشد و درگیری هم رخ نداد. در آلمان با وجود اینکه وضع فوق‌العاده لغو شده بود. به خاطر تهدیدهای کارفرمایان، دستورالعللی در باره اعتصاب صادر نشد و تعطیلی کار استثنائی بود. اما کارگران هامبورک یک راهپیمائی عظیم ترتیب دادند که ۱۰۰ هزار نفر در آن شرکت کردند. در ایتالیا درگیری‌هایی در رم و فلورانس ایجاد شد. در اسپانیا، یک نماینده سوسیالیست مجلس انگلستان برای مردم سخنرانی کرد. دعوت از نمایندگان

جنبش‌های کارگری سایر کشورها در مراسم اول ماه مه، با وجود فشارهایی که بر سازمان ترتیب دهنده وارد می‌ساخت بیش از پیش رایج شد. در بلژیک وضع قدری پیچیده‌تر بود زیرا کارگران بلژیکی این بار تصمیم گرفته بودند تهدید خود را مبنی بر اعتصاب عمومی جهت به دست آوردن حق رأی عمومی به مرحله اجرا در آورند. در روز اول ماه مه صد هزار معدنچی منطقه « بوریناژ Borinage » دست از کار کشیدند. دولت در برابر این خواسته طفره رفت و بالاخره در سال ۱۸۹۳ زیر فشار تهدید به اعتصاب عمومی تسلیم شد و حق رأی عمومی (با محدودیت‌هایی) به تصویب رسید.

در فرانسه، مانند سال قبل، نیروهای انتظامی بسیج شده بودند و متأسفانه حادثه دردناکی رخ داد. در شهر «فورمی Fourmies» در منطقه آرون (شمال فرانسه) نیروهای انتظامی به سوی تظاهر کنندگان آتش گشودند و ۱۰ نفر کشته شدند. چهار نفر از کشته شدگان دختران جوان و ۲ نفر دیگر بچه‌های ۱۱ ساله بودند و این امر به خوبی نشان می‌دهد که تظاهرات مسالمت آمیز بوده است. دولت بنا تشکیل کمیسیونی جهت بررسی واقعه مخالفت کرد. و برای اینکه اقدام نیروهای انتظامی را توجیه کند مسئول محلی حزب کارگری را به این بهانه که ۲۰ روز قبل، طی میتینگی نطقی آتشین ایراد کرده است به عنوان مسبب واقعه متهم ساخت. قبل از محاکمه دولت متوجه شد که این چهره شناخته شده‌ای نیست و لذا «پل لافارک» (داماد مارکس) دبیر امور بین‌المللی حزب کارگری فرانسه را نیز متهم ساخت. «لافارک» به یک سال زندان و آن مسئول مجلس به ۶ سال با اعمال شاقه محکوم شدند. در همین هنگام در شهر «لیل» که در ۱۵۰ کیلومتری محل وقوع حادثه قرار دارد، انتخابات میان دوره‌ای برگزار می‌شد. حزب کارگری «لافارگ» را به عنوان نامزد خود معرفی نمود و او در دور دوم به پیروزی دست یافت و از زندان آزاد شد. او اولین نماینده انقلابی در مجلس فرانسه بود. آن مسئول محلی نیز پس از سه سال از زندان آزاد شد. این اتفاق ناگوار چرخش بزرگی به شمار می‌رود و اثرات مهمی بر جنبش کارگری فرانسه و جهان باقی گذاشت.

کنگره بین‌المللی بروکسل - بیلان یک پیروزی

کنگره بین‌المللی بروکسل در اوت ۱۸۹۱ در بروکسل تشکیل شد و نمایندگان بسیاری از کشورها در آن شرکت کردند. به نظر کلیه نمایندگان مراسم اول ماه مه روح تازه‌ای به جنبش دمیده بود و همگی بر ضرورت تجدید سالانه آن تأکید ورزیدند.

نمایندگان آرژانتین اعلام کردند که سازمان آنها در اول ماه مه ۱۸۹۰ «بونس آیرس» ایجاد شد و برای اولین بار در سال ۱۸۹۱ آنها توانستند همگام با زحمتکشان سایر کشورها این روز را جشن بگیرند.

نماینده لهستان اظهار داشت که در واقع جنبش کارگری در «گالیسی Galicie» (بخشی از لهستان که زیر سلطه اتریش بود) در اول ماه مه ۱۸۹۰ آغاز شد.

نماینده فدراسیون سندیکاها و گروه‌های صنفی فرانسه ضمن خواستار شدن تجدید همه ساله مراسم گفت که از نظر عضوگیری این دو سال به اندازه ده سال تلاش پیگیر ثمره به بار آورده است. نماینده انگلستان ضمن اعلام برگزاری میتینگی در اول ماه مه ۱۸۹۱ در «دوبلن» (پایتخت ایرلند که در آن زمان زیر سلطه انگلستان بود) به همبستگی میان زحمتکشان انگلیسی و ایرلندی اشاره کرد.

نماینده اتریش سرکوب جنبش در این کشور و همچنین ثمراتی را که برگزاری اول ماه مه به بار آورد شرح داد و خواستار شد که همه احزاب تعهد کنند که مراسم رادر روز اول مه و نه در یکشنبه بعد از آن برگزار کنند.

در سال ۱۸۹۲ روز اول ماه مه به روز یکشنبه افتاد. در انگلستان حدود نیم میلیون نفر در میتینگی که در «هایدپارک» برگزار شد شرکت

کردند . اما در برخی کشورها که تعطیل کردن کار ، بخش عمده مراسم را تشکیل می‌داد ، تظاهرات از شکوه کمتری برخوردار گشت و به طور کلی تعداد کمتری از مردم در خیابانها به تظاهرات پرداختند .

این بود گوشه‌هایی از تاریخ جنبش‌های کارگری در جهان سرمایه داری در اواخر قرن نوزدهم و چگونگی پیدایش رسم برگزاری تظاهرات اول ماه مه . باگذشت زمان و افزایش آگاهی زحمتکشان و همچنین با به پا خاستن ملل تحت سلطه استعمار و مبارزات رهایی بخش علیه استعمار و امپریالیسم پیوند میان زحمتکشان سراسر جهان بیش از پیش مستحکم شده است . جنبش کارگری در مبارزات پیگیر خود با شکست‌ها و موفقیت‌های فراوانی روبرو گردید اما امروزه دیگر کفه ترازو بیش از پیش به نفع جنبه کار و به ضرر سرمایه سنگینی می‌کند و برگزاری اول ماه مه روز همبستگی کارگران جهان اهمیت روز افزونی می‌یابد . امید است در فرصت دیگری توضیح مختصری از تاریخ جنبش کارگری جهان از سال ۱۸۹۲ تا امروز در جزوه «گری به علاقمندان عرضه گردد .

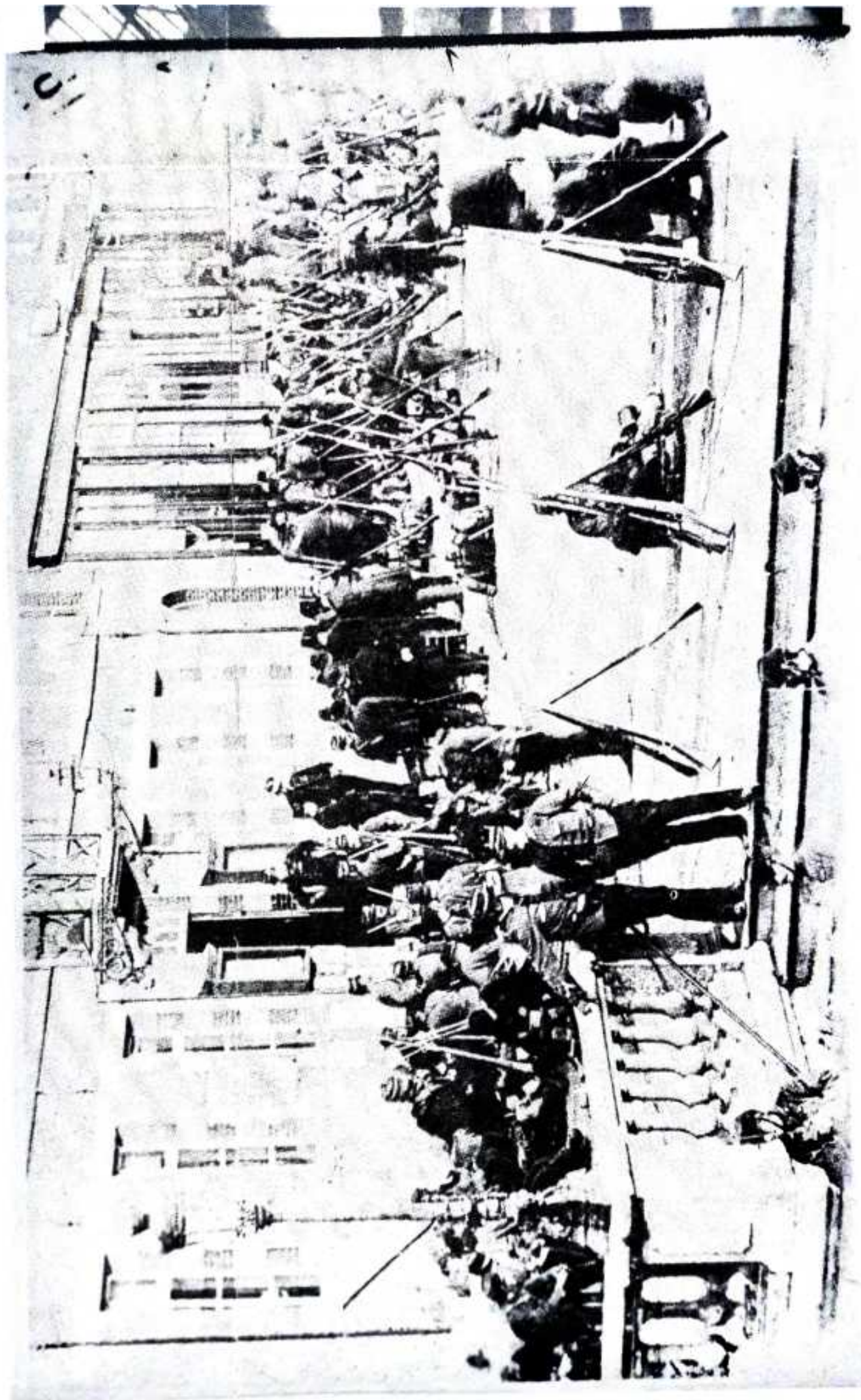


صفحة اول هفتدنامه «كلارته» Clarte ، ۲۹ آوريل ۱۹۲۱، اين

هفتدنامه توسط «هنري باربوس» Henri Barbusse «پايه گذاري شد.»



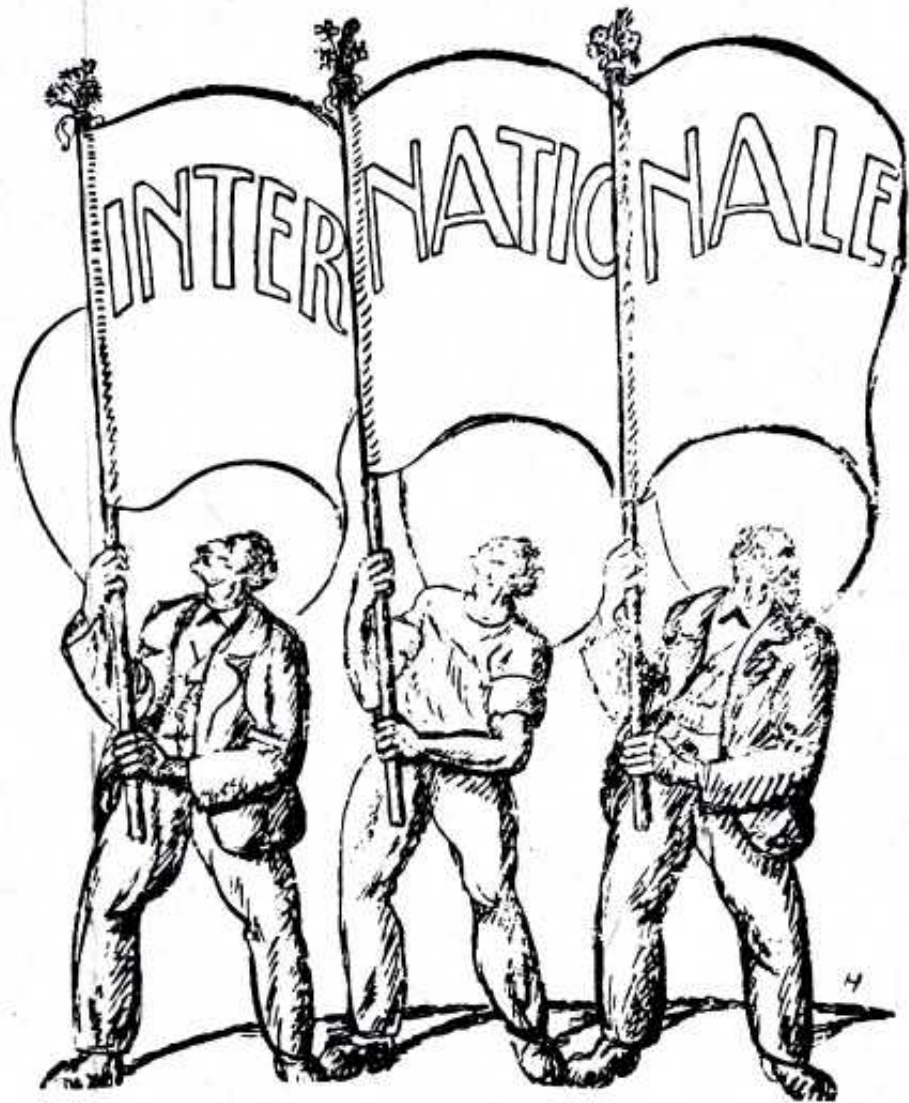
تظاهرات اول ماه مه سال ۱۹۳۷ در لندن «از خلق اسپانیا در پیکار علیه فاشیسم حمایت کنید!» در تمام کشورهای جهان، اول ماه مه سالهای ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸ شاد این دو شعار مگدل: پیکار علیه فاشیسم و کهک بدجهتوری اسپانیا بود.



اول ماه مه سال ۱۸۹۱ چند لحظه قبل از شلیک.



روزنامه «اوهانیتد»، اول ماه مه سال ۱۹۳۴

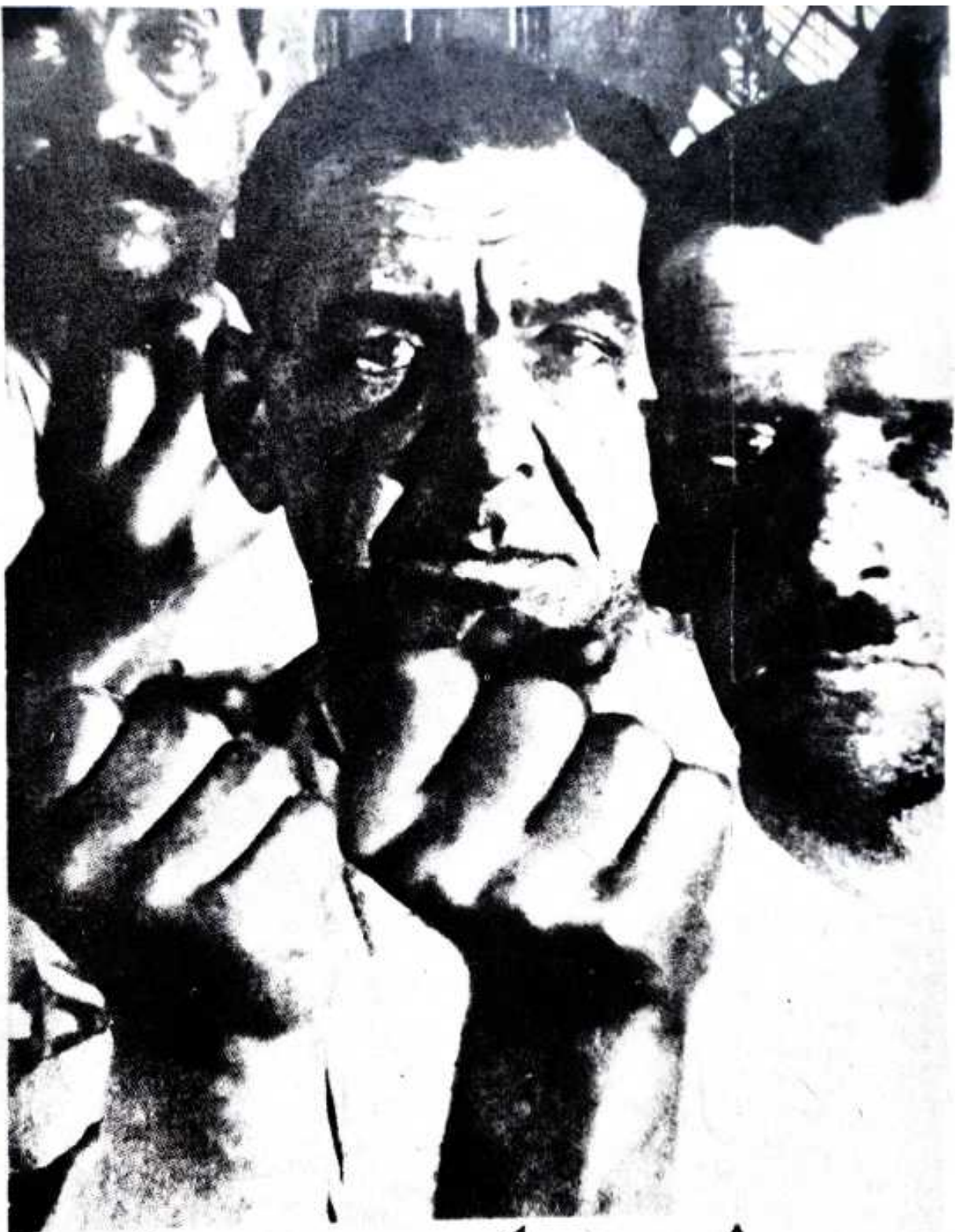


"Volkscrit"

شماره اول ماه مه سال ۱۹۱۶ ارگان سوسیالیست سوئیس

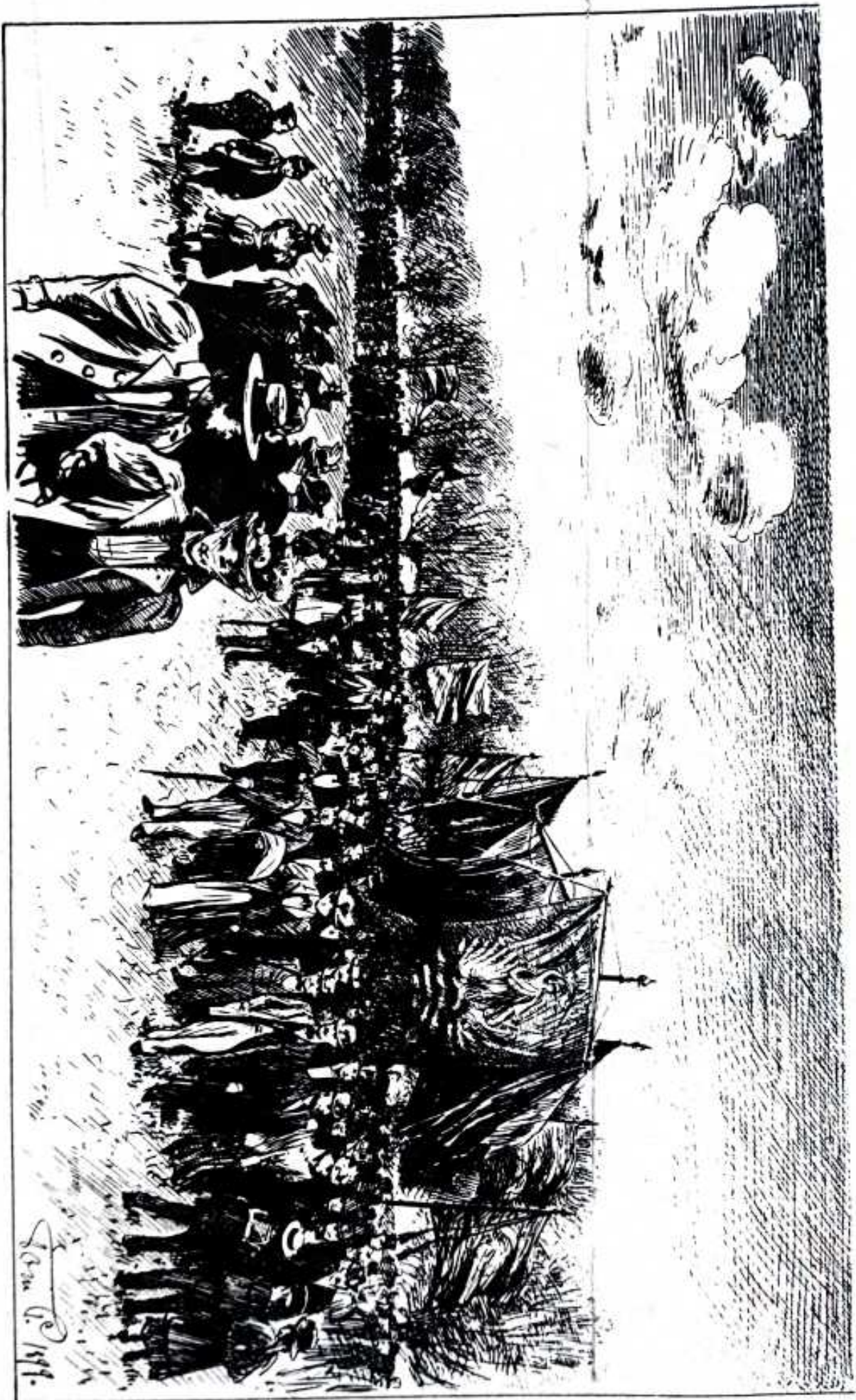
«حقوقی خاق».

F R O L E I A R I E R A L L E R
L Ä N D E R V E R E I N I G T E U O



MMA

... که پوزیسیون بسیار زیبایی از خشم بدمناسبت اول ماه مه سال ۱۹۲۷



هیتیک اول ماه در سوئد.



ENGELS

انگاس



LIEBKNECHT

لیب نخت



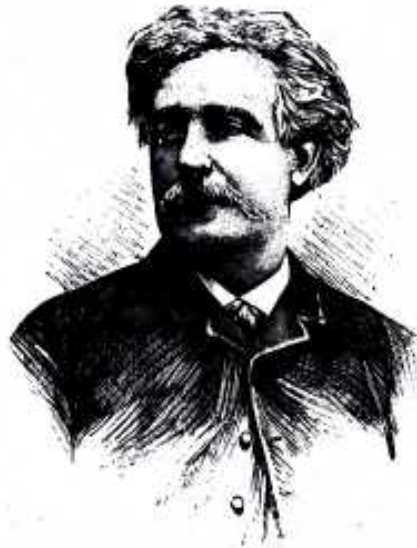
BEBEL

بیل



JULES GUESDE

ژول گید



PAUL LAFARGUE

پل لافارمی



EDW. AVELING

ا، اولینگ



M^{rs} E. AVELING

هادم . ا. اولینگ



DOMELA NIEUWENHUIS

دوه لانیرو ونهویس



LAVROFF

لاورف

DESSIN DE POULBOT

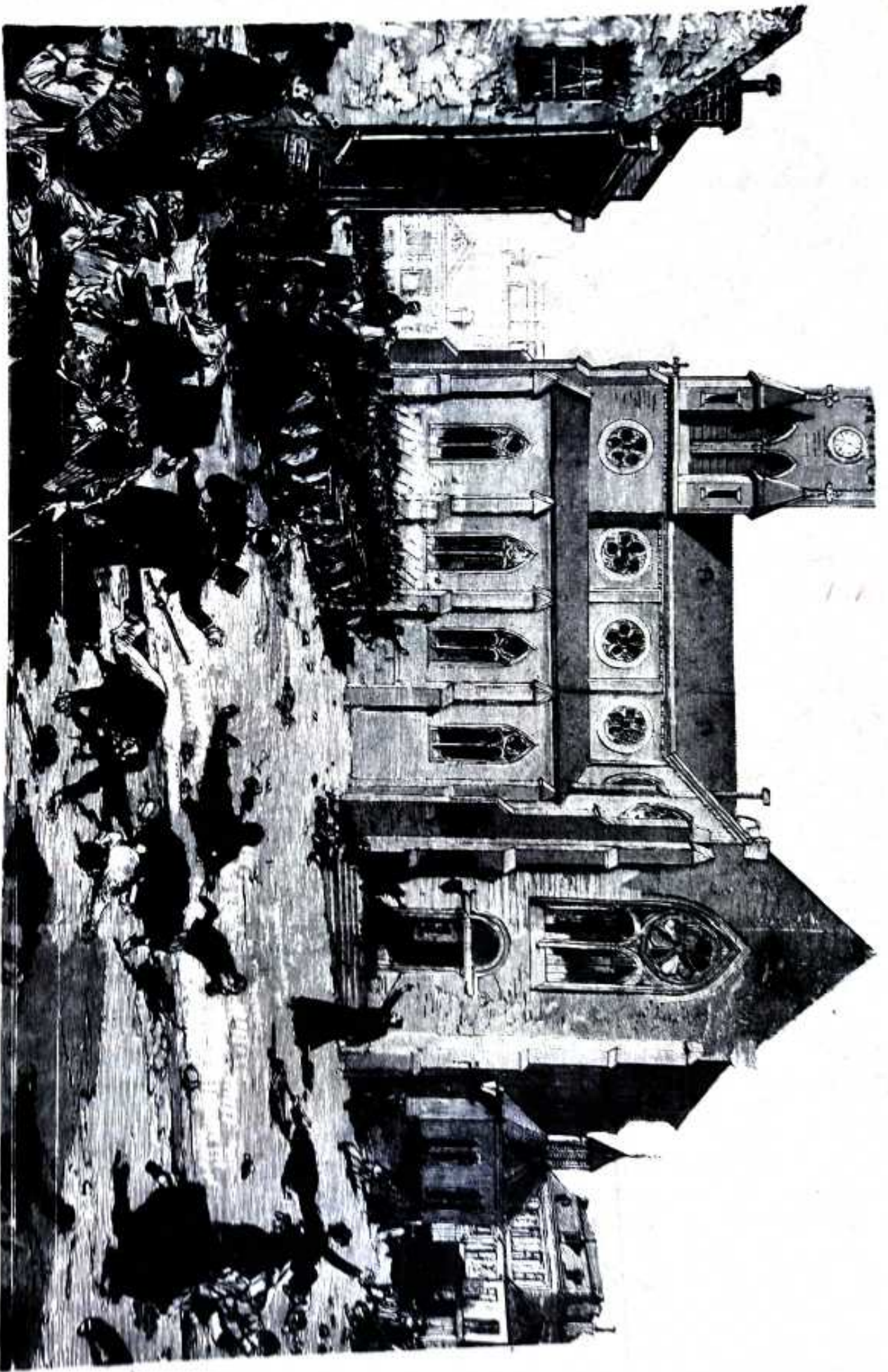
PARTI

SOVIÉTIQUE



صفحه اول روزنامه «اوهانیتد»، اول ماه مه سال ۱۹۱۲ با نقاشی

«پول بوت».



پس از شلیک، کمیش از کلیسا خارج شده و نظامیان را به آتش بس

تشویق می کند.



کودکان کارگر در يك معدن زغال سنگ در پايان قرن نوزدهم.



صفحه اول "Maifcier" سال ۱۹۰۶ (نشریه سالانه روسیه)
 دهی کراسی آلمان برای اول ماه مه، تخصیص داده شده برای انقلاب روس:
 يك ده؛ يك دست يك كارگر آلمانی، ۱۰ ماه فشار د.

L'INTERNATIONALE
COMMUNISTE



N^o 1

MOSCOU
KREMLIN.



PETROGRAD
SMOLNY.

1
MAI
1919.



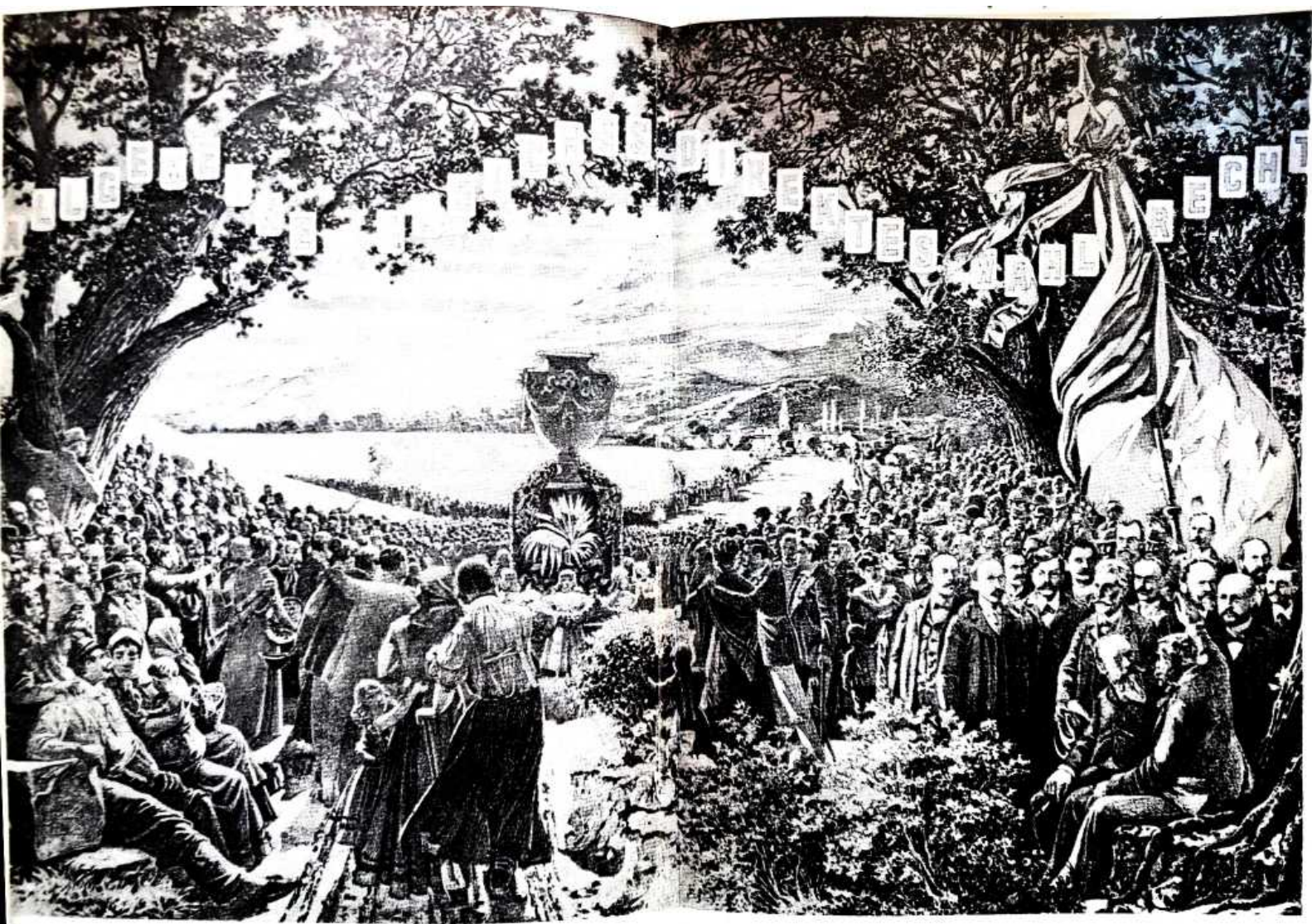
میتینگ اول ماه ۵۵ سال ۱۹۵۳، سازمان دهی شده در زمان دیکتاتور

باتستا "Battista"



جبهه‌گیری نژادهیان در مقابل مردم.







این طرح در يك كتاب هصور در سال ۱۸۸۹ بهچاپ رسید طرح
رزهندهای را نشان می دهد که تراکتی را آهسته زیر در خاندهای می گذارد.

MAIFEIER



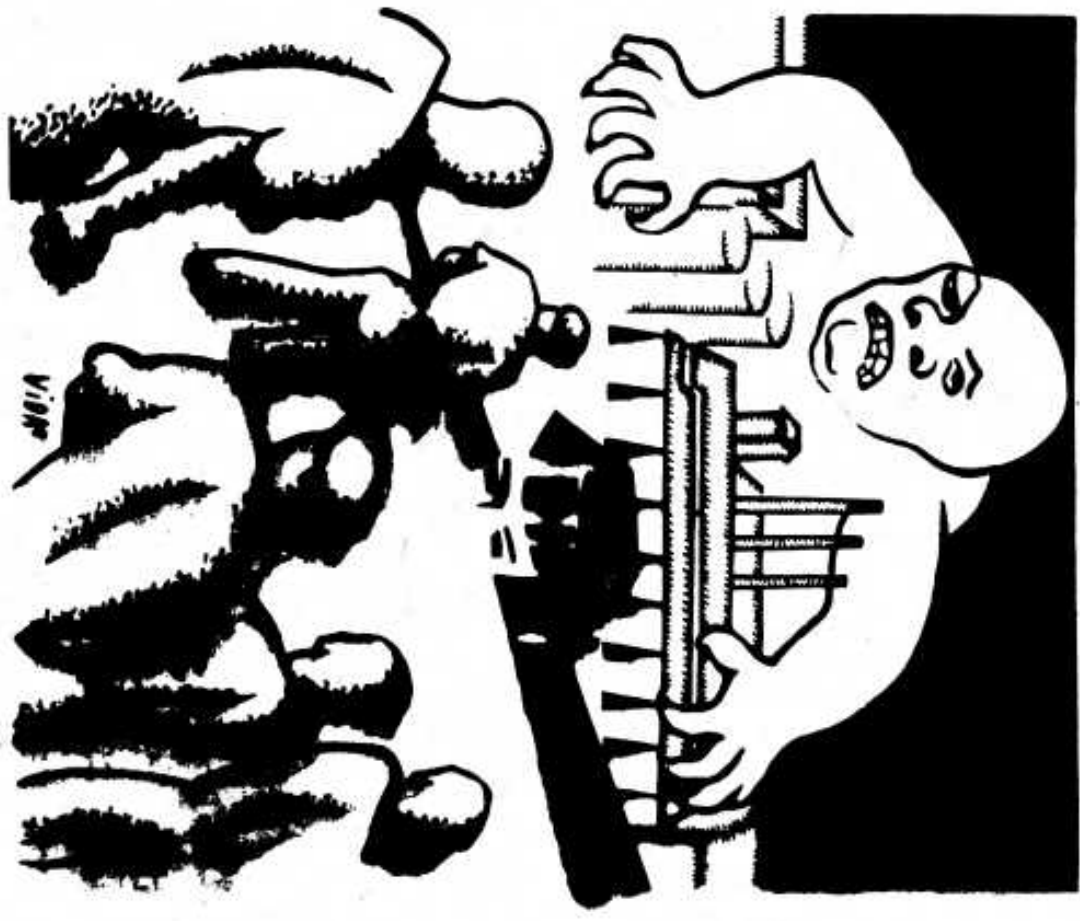
1909



صفحه اول روزنامه «اومانیته» بدنه‌ناست اول مه سال ۱۹۱۹ با

طراحی از «استین‌لن»





تصویر سمت چپ کاریکاتور چاپ شده در «باتالا»، بارسلون، ۲۷ آوریل

سال ۱۹۳۳: جبهه‌آواحد علیه فاشیسم (تجسم هیتلر، شاه‌پو ژوازی بزرگی)

تصویر سمت راست کاریکاتور از «ویدو» چاپ در همان روزنامه:

همه علیه کاپیتالیسم.

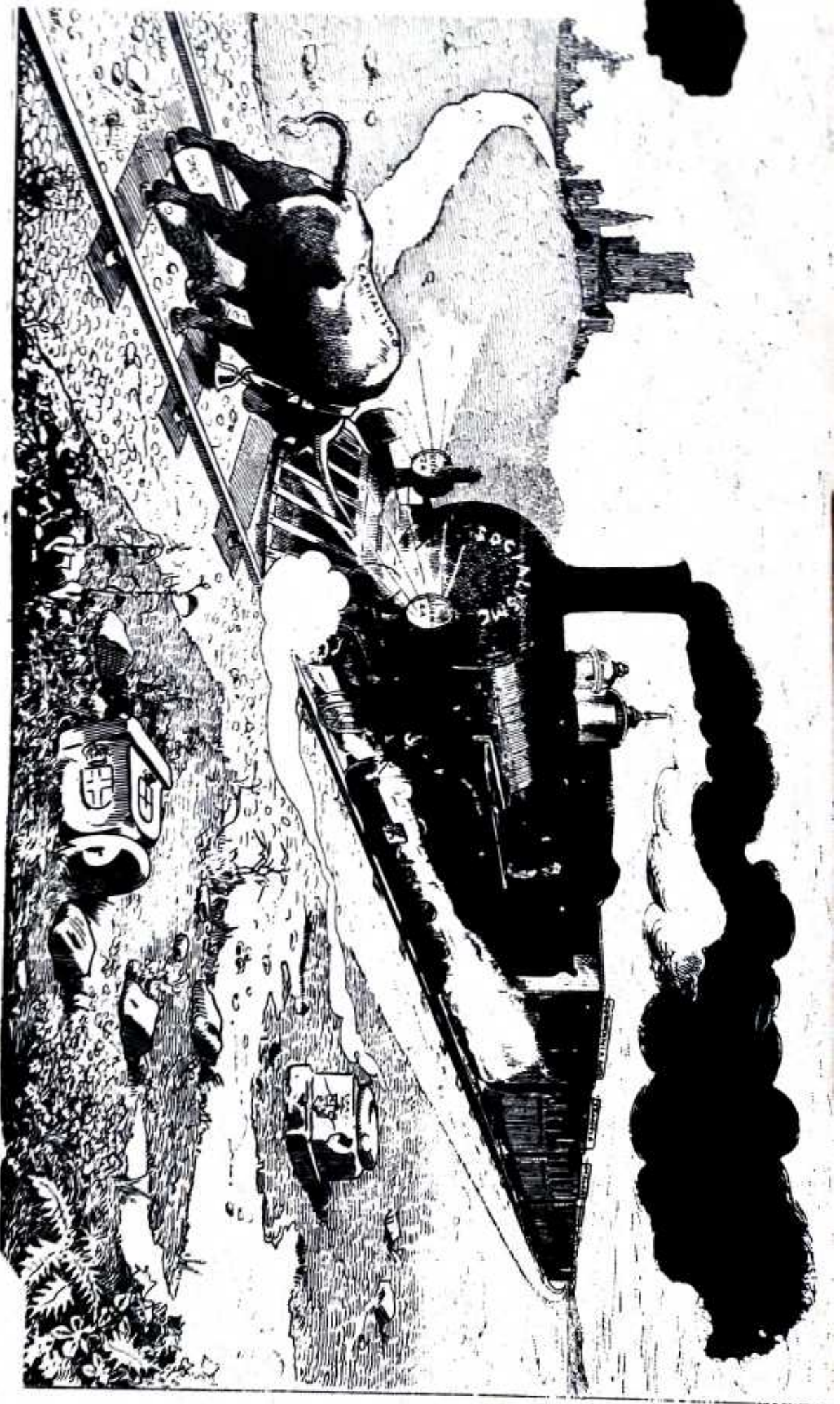


جنبشهای اعتصابی در آمریکا صحنه‌هایی از

اعتصاب کارگران همدن را در سال ۱۸۸۷ نشان می‌دهد.

اعتصابیون بدترنی که توسط خائنین به اعتصاب راه انداخته شده، حمله

می‌برند



۲۱۵ - تصویری استعاری چاپ شده در "Societismo Populare" و نیز
 سال ۱۸۹۲ کاپیتالیسم (یک گاو نر خشمگین) بدعبث می گوید که از ترن
 (سوسیالیسم) جاو گیری کند، هیچ چیز نهی تواند مانع پیشرفت اجتماع نابینور
 این ترن گردد.

Quand la 8^{ème} heure a sonné

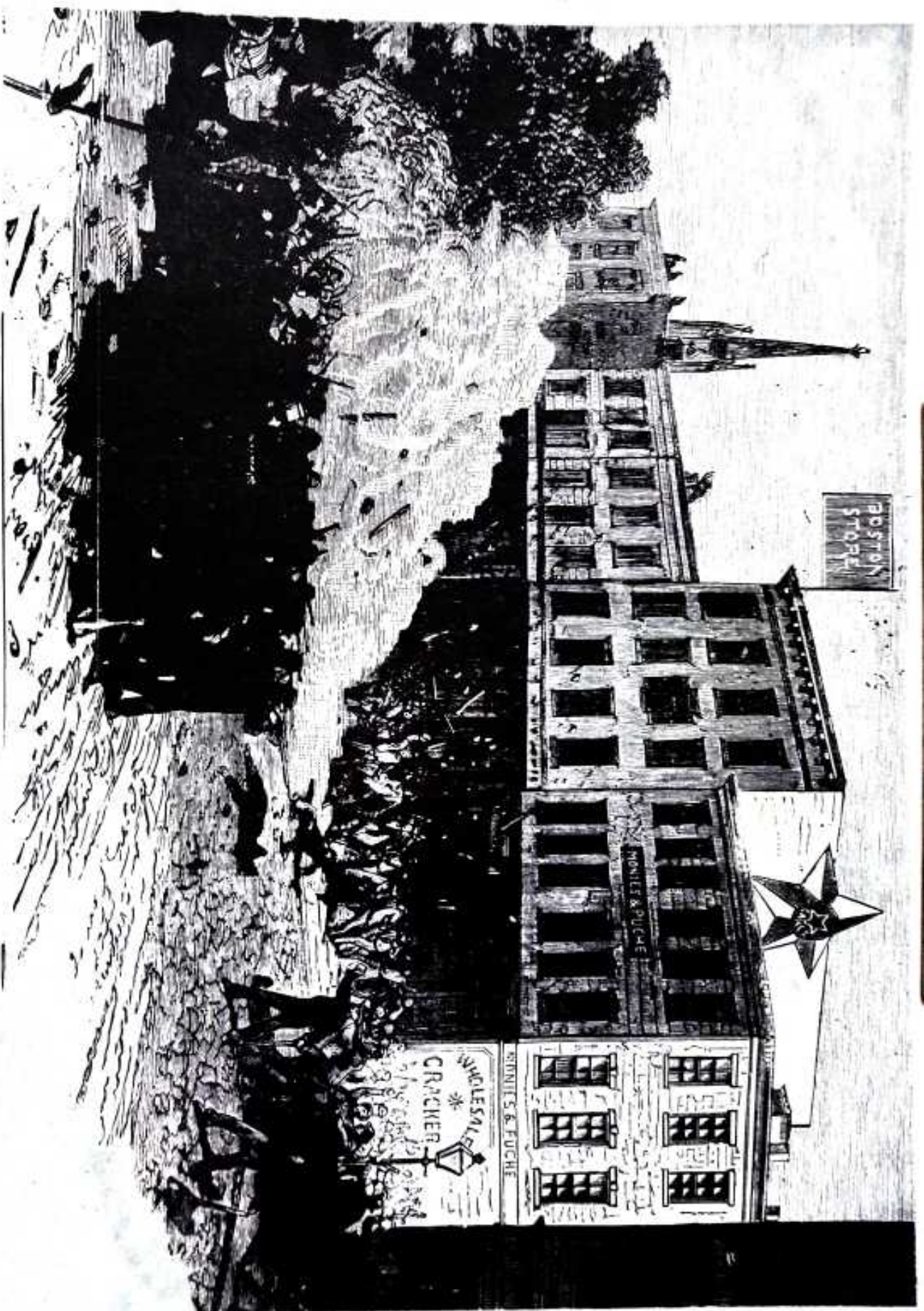


Que nul ne reste à l'atelier

نقاشی «صدای خلق» به مناسبت تدارک اعتصاب بزرگ سال ۱۹۰۶

[هنگاهیکه زنگ هشتمین ساعت فواخته می گردد، هیچکس در کارگاه باقی

نمی ماند.]



جنبشهای اعتصابی در آمریکا صحنه‌هایی از

اعتصاب کارگران همدن را در سال ۱۸۸۷ نشان می‌دهد

و کارد بورژوازی بر روی اعتصابیونی که در حال

مرتاب سنگی هستند، آتش گشوده است.

